

تاریخ نگاران عرب

و

فتنه کبرا*

(قسمت اول)

دکتر عدنان محمد ملحم مترجم: سیدعباس قدیمی نژاد

پایان خلافت عثمان با بحرانی همه جانبه روبه‌رو شد و به‌کشته شدن او و تفرقه امت اسلامی منجر گردید. کتاب‌های تاریخی از این بحران با نام «فتنه» یاد می‌کنند که یادآور سرگردانی امت اسلامی و مناقشات بزرگان صحابه است. چهارتن از تاریخ‌نگاران اسلامی: بلاذری، یعقوبی، صاحب «الإمامة والسیاسة» و طبری در طی قرن سوم و چهارم هجری به بحث و بررسی این بحران عظیم پرداخته و با نقل صحنه‌های تأسف بار، مواضع متفاوتی نسبت به آن اتخاذ کرده‌اند. با بررسی زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حاکم بر تفکر این مورخین و هم‌چنین با ارزیابی روایات مربوط به فتنه و تحقیق در احوال راویان آن می‌توانیم به مواضع فکری تاریخ‌نگاران فوق در تحلیل «فتنه عثمان» و تصویری که از آن داشته‌اند، پی ببریم. از این رو مقاله حاضر تلاشی است در دست‌یابی به اطلاعات تاریخی در پایان خلافت عثمان که به شرح حال، مستندات روایی، راویان و تحلیل مواضع فکری چهار تاریخ‌نگار یاد شده می‌پردازد.

* مقاله حاضر ترجمه فصل اول از کتاب «المؤرخون العرب و الفتنة الكبرى»، (چاپ اول: بیروت، لبنان، دارالطليعة، ۱۹۹۸م) است که به علت حجم زیاد پی‌نوشت‌ها (بیش از هشت صد مورد) بسیاری از آن‌ها حذف و هم‌چنین جهت سهولت بحث، برخی عناوین در ترجمه اضافه شده است. خوانندگان محترم برای اطلاع بیشتر به کتاب یاد شده مراجعه نمایند.

مقدمه

فاصله میان اواسط خلافت عثمان (۲۹ق) تا خلافت معاویه (۴۱ق) که از آن به عصر «فتنه عثمان» تعبیر می‌شود، دوره گذر و جدایی محسوب می‌گردد، که شاهد انشعاب‌هایی در بین مسلمین بوده و زمینه خیزش احزاب سیاسی را فراهم نموده است و این خود، سرآغاز تحولات دامنه‌داری در آینده امت اسلامی شده است. نخستین تاریخ‌نگاران اسلامی، آن‌چنان از این دوران بحرانی متأثر شده‌اند که با حساسیت زیادی به نقل رویدادها و بیان مناقشات آن اهتمام ورزیده‌اند. اما چون زمینه‌های سیاسی و اجتماعی آن عصر آشکارا بر تألیفات آنان تأثیر داشته، مناسب است درباره این تأثیرات، بررسی‌های جدی‌تری صورت گیرد.

مؤلف برای این منظور، چهار تاریخ‌نگار مسلمان را که در قرون سوم و چهارم می‌زیسته‌اند، انتخاب نموده تا مواضع و تحلیلاتشان را درباره بحران عصر عثمان تبیین نماید. انتخاب این چهار مورخ در این بررسی به‌خاطر این است که اولاً، اکثر روایات مربوط به فتنه عثمان، به گونه‌های متفاوت، تنها در کتب تاریخی همین افراد ثبت شده است و متأخرین نیز به ناچار به اخبار و روایات آنان استناد کرده‌اند. ثانیاً، این چهار مورخ دیدگاه‌های متفاوت و مهمی در برابر این فتنه ارائه کرده‌اند که در خور توجه و تحقیق است. اینک به ترتیب به شرح حال هر یک از این چهار تاریخ‌نگار، مستندات روایی، راویان و تحلیل مواضع فکری آنان می‌پردازیم.

بلاذری (متوفای ۲۷۹ق)

الف - زندگی و رشد علمی

۱) نسب

وی احمد بن یحیی بن جابر بن داود است که برخی منابع، کنیه اش را ابوبکر^(۱) و ابوالعباس^(۲) گفته اند و برخی منابع دیگر که تقریباً نزدیک به دوران او بوده اند کنیه وی را ابوالحسن^(۳) و ابوجعفر^(۴) ذکر کرده اند. این کنیه های متفاوت احتمالاً از اشتباه نسخه برداران یا تحریفات آنان ناشی شده و ترجیح یکی بر دیگری نیز دشوار است، زیرا در منابع تاریخی ما، اطلاعات کاملی درباره زندگی شخصی بلاذری نیامده است. گفته شده کلمه بلاذری، منسوب به دانه بلاذر است که وی به عنوان یک توصیه طبیبی برای تقویت حافظه و اعصاب خویش از آن استفاده می کرده است، ولی با وجود استعمال آن برای افزایش فهم و کمک به حافظه خود، بر اثر مصرف بی رویه و ناآگاهانه آن دچار اختلال عقلی شده و روانه بیمارستان گردید، و در همان جا نیز درگذشت.^(۵) اما یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶ق) در این مطلب تشکیک نموده و گفته است جهشیاری (متوفای ۳۳۱ق) این لقب را به جد اعلائی بلاذری یعنی جابر بن داود نسبت داده است. بنابراین کسی که دانه بلاذری را مصرف می کرده جد بلاذری یعنی جابر بن داود بوده، و شاید در آن زمان نوه او یعنی بلاذری هنوز متولد نشده بود - و الله اعلم -^(۶) و شاید بتوان گفت: اساساً کلمه بلاذری بدون هیچ مناسبتی به عنوان نام خانوادگی مورخ ما احمد بن یحیی محسوب می شده که مثل جدش بدان معروف بوده است. گویا احمد در اواخر عمرش به خاطر مصرف زیاد دانه بلاذری دچار ضعف حافظه و اعصاب و بالآخره اختلال عقلی گردیده و این امر هیچ ارتباطی با نام خانوادگی او نداشته است. در هر صورت، مورخ ما به این نام یعنی بلاذری، شهرت بسیار یافته است.

۲) نژاد

منابع تاریخی به نژاد بلاذری اشاره‌ای نمی‌کنند و فقط او را به شهر بغداد نسبت می‌دهند^(۷) در حالی که برخی از پژوهشگران معاصر، بلاذری را ایرانی الأصل می‌دانند^(۸)، چون اگر عربی الأصل بود، نسب نامه خود را ثبت کرده یا دست کم، نسبت فامیلی خود را در آخر اسمش ذکر می‌کرد.^(۹) برخی دیگر، شواهدی ذکر می‌کنند از قبیل این که: وی زبان فارسی را نیکو می‌دانست و آن را به زبان دیگر ترجمه می‌کرد و نیز در دربار خصیب بن عبدالحمید مسئول مالیات بر درآمد مصر، در زمان هارون الرشید (متوفای ۱۹۳ق)، جدّ بلاذری یعنی جابر بن داود، منصب کتابت را برعهده داشت و می‌دانیم که اکثر کارمندان امور مالی در عصر اموی و عباسی، غیر عرب بوده‌اند.^(۱۰) البته پژوهشگران دیگری هستند که در این امر تردید داشته، ترجیحاً بلاذری را از نژاد عرب می‌دانند و می‌گویند: در نسب پدر و هیچ‌یک از اجدادش نام عجمی یافت نمی‌شود. اما این که او زبان فارسی را نیکو می‌دانسته به هیچ وجه دلیل انتساب او به فارس‌ها نیست، چون آشنایی با یک زبان، دلیل هم‌نژادی با اهل آن زبان نیست و انگهی، دو کتاب بلاذری به نام‌های «الردّ علی الشعوبیه» و «انساب الأشراف» آشکارا درباره حمایت از نژاد عربی در برابر طایفه شعوبیه بحث می‌کنند.^(۱۱) از این‌ها گذشته چنان چه او عربی الأصل هم نباشد، اکنون دیگر یک عرب به تمام معنا شده و به صف حامیان عرب پیوسته است.

۳) تاریخ ولادت

منابع تاریخی، زمان تولد بلاذری را مبهم گذاشته‌اند، ولی می‌توانیم از طریق اطلاعات فراوانی که از زندگی او داریم تاریخ تولدش را مشخص کنیم. وی از طرفی روایات خود را از اساتید اخذ کرده است که آنان در فاصله میان ۱۹۷، ۲۰۷ و ۲۱۱ وفات یافته‌اند. و از طرف دیگر بلاذری به مدیحه سرائی مأمون (متوفای ۲۱۸ق) نیز پرداخته است.^(۱۲) حال اگر دست کم فرض کنیم که وی مأمون را در سال‌های آخر حکومتش مدح نموده است، پس باید گفت لابد در سنینی بوده که آمادگی گفتن شعر

نیکو را داشته است، به طوری که توانسته در دربار خلیفه دانشمندی همچون مأمون راه یابد. بنابراین ترجیحاً می‌توان گفت که وی در اواخر قرن دوم هجری به دنیا آمده است.^(۱۳)

۴) تحصیلات

بلاذری بین سنین هفت تا ده سالگی شروع به تحصیل کرد.^(۱۴) در آن زمان آموزگاران ویژه‌ای به تعلیم خصوصی اولاد ثروتمندان و طبقه خواص می‌پرداختند و چون خانواده بلاذری از رده نویسندگان و خواص محسوب می‌شدند^(۱۵)، لذا وی آموزش‌های ابتدایی خود را در نزد همین آموزگاران خصوصی فراگرفت. بلاذری در نزد تعدادی از بزرگان حدیث شاگردی نمود و از شیوه‌های بحثی و علمی آنان متأثر گردید. چنان‌که نشانه‌های این تأثیر را در گزینش‌ها و پژوهش‌های بلاذری در حدیث، اهتمام ورزی او نسبت به اسانید روایات، و هم‌چنین سعی او در به کارگیری اصطلاحات محدثین، به روشنی می‌بینیم. وی برای به دست آوردن منابع و اطلاعات تازه، سفرهایی از بغداد به مراکز علمی عراق از قبیل کوفه، بصره، واسط، مدائن، حدیثه و رقه داشته است. چنان‌که برای کسب اخباری درباره دولت اموی از دمشق، حمص و انطاکیه نیز دیدار کرده است و چه بسا که در سال ۲۳۱ق به ریزه نیز رفته باشد. به نظر می‌رسد این گردش‌های تحقیقی در فاصله میان وفات مأمون (متوفای ۲۱۸ق) و خلافت معتصم (متوفای ۲۲۷ق) یا متوکل (متوفای ۲۴۷ق) انجام یافته است، ولی در عین حال در طول این مدت اطلاعی از زندگی بلاذری و فعالیت‌های او در دست نیست.

۵) اساتید

برخی از اساتید برجسته^(۱۶) بلاذری عبارت‌اند از: عبدالله بن صالح بن مسلم عجللی (قاری قرآن، متوفای ۲۱۱ق)، عبدالملک بن قریب أضمعی (صاحب لغت و پیشوای زمان خود در زبانشناسی، متوفای ۲۱۶ق)، ابوعثمان عفان بن مسلم صغار بصری بغدادی (محدث عراق، متوفای ۲۲۰ق)، ابوعبید القاسم بن سلام (فقیه، ادیب

و دارای تألیفات زیاد در قرائت‌ها، فقه، لغات و شعر، متوفای ۲۲۴ق)، ابوالحسن علی بن محمد مدائنی بصری بغدادی (اهل روایت، دانشمند غزوات، سیره‌ها، انساب و وقایع عرب، متوفای ۲۲۵ق)، ابوجعفر محمد بن صباح بزار دولابی بغدادی مُزنی، از موالی مُزنی‌ها (محدث، متوفای ۲۲۷ق)، ابومحمد بغدادی خلف بن هشام البزاز (قاری، متوفای ۲۲۹ق)، محمد بن سعد بن منیع بصری (محدث و فقیه، متوفای ۲۳۰ق)، ابوعثمان بغدادی عمرو بن محمد ناقد (محدث، متوفای ۲۳۲ق)، ابوالحسن روح بن عبدالمؤمن بصری هذلی، از موالی هذلیان (قاری، متوفای ۲۳۳ق)، ابوخیثمه نسائی، زهیر بن حرب بن شداد (محدث، متوفای ۳۳۴ق)، علی بن جعفر مدینی (دانشمند حدیث و علل آن، متوفای ۲۳۴ق)، ابوعبدالله بن محمد حاتم بن میمون مروزی بغدادی (مفسّر، متوفای ۲۳۵ق)، ابوعبدالله مصعب بن عبدالله اسدی زبیری مدینی بغدادی (دانشمند نسب و وقایع عرب، متوفای ۲۳۶ق)، ابوالفضل عباس بن ولید بن نصر نرّسی بصری باهلی، از موالی باهلی‌ها (محدث، متوفای ۲۳۸ق)، ابویعقوب مروزی اسحاق بن ابراهیم بن کامجر ابن ابی اسرائیل (محدث و قاری، متوفای ۲۴۵ق)، ابوالولید هشام بن عمار سلمی دمشقی (محدث و قاری، متوفای ۲۴۵ق)، ابوعبدالله احمد بن ابراهیم بن کثیر بغدادی (محدث، متوفای ۲۴۶ق)، ابوعثمان حفص بن عمر بن عبدالعزیز بن صهبان دوری (قاری، متوفای ۲۴۶ق)، محمد بن مصطفی بن بهلول قرشی حمصی (محدث، متوفای ۲۴۶ق)، ابوعبدالله حسین بن علی بن اسود عجلی کوفی بغدادی (محدث، متوفای ۲۵۴ق)، ابوعبدالله زبیر بن بکار بن عبدالله بن مصعب زبیری قرشی اسدی (دانشمند نسب و اخبار پیشینیان، متوفای ۲۵۶ق)، و بالأخره ابوزید عمر بن شبّه نمیری بصری (محدث، ادیب، شاعر، اخباری و آشنا به وقایع تاریخی، متوفای ۲۶۲ق).

همان‌طور که مشاهده می‌شود اکثر اساتید بلاذری از محدثان، فقیهان و قاریان موثق بوده‌اند، که در کنار تألیف کتب حدیث و فقه، برخی از آنان به کار تاریخ‌نگاری نیز اهتمام ورزیده‌اند و بلاذری روایات مربوط به فتنه عثمان را از همین بزرگان

اخذ کرده است.

۶) اشتغالات

مدارک و منابع درباره زندگی عملی بلاذری، مطالب تفصیلی چندانی ندارند، به جز این که وی از نویسندگان و شاعرانی بوده که به کار کتابت، تألیف^(۱۷) و ترجمه^(۱۸) زبان فارسی به عربی اشتغال داشته است و از طریق شعر گفتن ارتزاق می کرده^(۱۹)، و ضمناً مربی مخصوص پسر مستعین خلیفه عباسی (متوفای ۲۵۲ق)^(۲۰) نیز بوده است. برخی بررسی های معاصر ترجیحاً او را به عنوان کارمند دیوان مالیات معرفی می کنند^(۲۱)، چرا که وی در امور مالی مهارت داشته است، چنان که کتاب فتوح البلدان وی نیز حاکی از همین امر است. وانگهی جد بلاذری و استادش ابو عبید قاسم بن سلام و نیز شاگردش قدامه بن جعفر (متوفای ۳۲۰ق) صاحب کتاب «الخراج» و «صنعة الكتابة»، همگی به کار دیوانی اهتمام داشته اند، و طبعاً در ذهن چنین تداعی می شود که بلاذری نیز در این زنجیره، کار دیوانی کرده باشد.

بلاذری با خلفای عباسی روابط تنگاتنگی داشت. وی مأمون خلیفه عباسی (متوفای ۲۱۸ق) را مدح کرد^(۲۲) و از ندیمان و همنشینان متوکل عباسی (متوفای ۲۴۷ق) گردید و یکی از مشاورین متوکل در امور مالیاتی بود^(۲۳) و حتی برخی روایات تاریخی را از متوکل نیز اخذ نموده است.^(۲۴) هم چنین روابط خوبی با مستعین و پسرش معتز (متوفای ۲۵۵ق) از خلفای عباسی داشت و به خاطر مدحی که از آنان کرده بود اموال زیادی به او بخشیدند.^(۲۵) ناگفته نماند که وی در دوران معتمد عباسی (متوفای ۲۷۹ق) در تنگنای شدید مالی قرار گرفت که به کمک برخی از درباریان با نفوذ توانست بخشی از مشکلات مالی خویش را برطرف سازد.

۷) تاریخ وفات

منابع تاریخی درباره زمان وفات وی اختلاف دارند. گرچه اکثر آن ها سال ۲۷۹ق، یعنی اواخر خلافت معتمد را سال وفات او می دانند.^(۲۶) برخی منابع می گویند بعید نیست که بلاذری حتی اوایل خلافت معتضد (متوفای ۲۸۹ق) را درک کرده باشد.^(۲۷)

در این میان ذهبی (متوفای ۷۴۸ق) فقط به این نکته اکتفا کرده که بلاذری بعد از سال ۲۷۰ق وفات یافته است. (۲۸)

۸) تجلیل‌ها

تاریخ‌نگاران مقام بلاذری را در علم تاریخ و ادبیات ستوده و تعبیرات زیر را درباره او به کار برده‌اند: شاعر و روایتگر توانا، نویسنده، دارای کتاب‌های بسیار خوب، صاحب تألیفات، صاحب شعر نیکو و روایتگر اخبار و آداب بسیار، دانشمند فرزانه ... نسب‌شناس برجسته، اهل بلاغت، حافظ قرآن، اخباری و علامه و بالأخره علامه، ادیب و مؤلف.

۹) تألیفات

بلاذری شش تألیف دارد که چهار تألیف به نام‌های: البلدان الصغیر، البلدان الکبیر، الرد علی الشعوبیه و کتاب عهد اردشیر مفقود شده است اما دو کتاب او در دسترس است: کتاب فتوح البلدان که در آن اهمیت تجارب و آگاهی‌های امت اسلامی را درباره مقاصد اداری و قانون‌گذاری نشان داده است و کتاب أنساب الأشراف که درباره وحدت و ارتباط امت اسلامی در طول تاریخ بحث می‌کند. این کتاب در چهارچوب نسب‌شناسی است، لذا با کتاب‌های تاریخ‌نگاری که رویدادها را به ترتیب سال‌های آن ثبت می‌کنند فرق دارد. هم‌چنین از کتاب‌های طبقات که زندگی‌نامه افراد را طبق معمول از اول تا آخر می‌نگارند، متمایز است. کتاب أنساب الأشراف دارای روش ویژه‌ای است که در چهارچوب نسب‌ها، مجموعه هماهنگی از تاریخ، تراجم، انساب و ادبیات را ارائه می‌دهد.

۱۰) روش نگارش

بلاذری نخست، نسب هر قبیله را زیر عناوین اصلی و کلی مطرح می‌کند، سپس تحت عناوین فرعی به تقسیم‌عشایر و طوایف همان قبایل می‌پردازد. در این میان، چنانچه قبیله‌ای یا افراد آن در میادین سیاسی، نظامی و یا ادبی، نقش حساسی را ایفا کرده باشند، آنان را برجسته کرده و درباره‌شان توضیح می‌دهد. بدین ترتیب حجم

شرح حال افراد و قبایل با توجه به نقش آنان در رویدادهای هر عصر، می تواند کم یا زیاد گردد. ویژگی عمومی بلاذری در ذکر شرح حال اشخاص چنین است که نخست به ذکر نسب شخص و معرفی پدر و مادر او و احیاناً تاریخ تولدش می پردازد و آنگاه درباره اخبار، کارها و روابط او با بزرگان عصر سخن می گوید، سپس به وفات شخص، تعداد بازماندگان او و اشعاری می پردازد که درباره وی سروده شده است.

البته همیشه به ترتیب فوق عمل نمی کند؛ مثلاً در شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام پیش از ذکر بیعت با او، به اخبار دیگری مثل موضع گیری علی علیه السلام در تقسیم بیت المال بصره و کوفه بعد از جنگ جمل در بین یاران خود پرداخته و یا نامه های او را به کارگزارانش ذکر کرده است. چنان که پیش از ذکر وفاتش، از فرزندان او سخن گفته است. بلاذری در کتابش ترتیب تاریخی و سلسله زمانی را در شرح حال افراد مراعات کرده است، مگر آن که از روی ضرورت و ناچاری به رده بندی انساب و سلسله خانوادگی عمل نماید؛ مثلاً پیش از ذکر شرح حال عثمان از ابوسفیان یا صخر بن حرب و از معاویه و پسرش یزید سخن می گوید. این امر نشان دهنده آن است که وی در مشخص کردن ترتیب شرح حال افراد به سوابق اسلامی آنان نیز کاری ندارد.

وی با وجود علاقه به رعایت سلسله خانوادگی در تاریخ نگاری، به هیچ وجه در شرح حال نویسی به آن تمسک نکرده، حتی گاهی از آن منحرف شده است؛ مثلاً درباره خلافت ولید و سلیمان، پسران عبدالملک بن مروان، سخنانش را ناتمام گذاشته و به عمر بن عبدالعزیز می پردازد، آنگاه بازگشته و شرح حال خلفای اموی را به ترتیب تا پایان حکومتشان ذکر می کند. بلاذری در کتاب انساب الأشراف ضمن شرح حال عثمان، علی علیه السلام، حسن علیه السلام و معاویه، حوادث عمده را در فتنه عثمان بررسی می کند. در آغاز به انتقاداتی می پردازد که علیه عثمان مطرح بوده و به محاصره و قتل او منجر شده است، سپس موضوعات زیر را نقل و بحث می کند: شرایط حاکم بر بیعت با علی علیه السلام، شرح درگیری های وی با اردوگاه عایشه، طلحه و زبیر و اردوگاه

معاویه، اختلاف نظر و کشمکش بین علی علیه السلام و خوارج و کشته شدن وی به دست خوارج. در پایان نیز به عهدنامه صلح حسن علیه السلام و معاویه در سال ۴۱ ق و فروکش کردن شعله فتنه و از سرگیری اتحاد مسلمین می پردازد.

ب - مستندات و روایان

بررسی منابعی که بلاذری به آنها اعتماد کرده و شناخت زمینه های قبيله ای، حزبی و سیاسی روایان او، و نیز تحلیل ساختار روایات فتنه و شناسایی موضوعات آن می تواند ما را در فهمیدن مواضع روایان و مواضع بلاذری یاری دهد. هم چنین روشن خواهد شد که وی در اتخاذ مواضع خاص خود تا چه اندازه به آنان تکیه کرده است.

اینک به شرح حال هفت راوی و منابع آنان که بلاذری به آنها استناد کرده است، می پردازیم:

۱) محمد بن مسلم بن شهاب زهري (متوفای ۱۲۴ ق)

وی را از پیشوایان بزرگ، موثق و دانشمند حجاز و شهرهای دیگر دانسته اند.^(۲۹) هم چنین محدث، مورخ، شاعر و حجت معتبر در علم انساب، ادبیات، لغت، فقه، علوم قرآنی و تفسیر بوده و علما از وی تجلیل کرده اند.^(۳۰) او نخستین کسی است که پس از مقایسه و هماهنگ کردن روایاتی که دارای منابع مختلف اند، سعی نموده آنها را در یک خبر ادغام نماید، و نام های روایان آنها را در یک جا جمع آوری کرده و در صدر آن خبر قرار دهد. هم چنین از نخستین کسانی است که به تنظیم انساب همت گمارده و برای اولین بار به علم سیره، ساختار مشخصی بخشید و خطوط کلی آن را به روشنی ترسیم نموده است.

زهري اکثر موضوعات سیره را از متون حدیث اخذ کرده است و به ندرت به داستان سرایی می پردازد. حتی طرح داستان انبیا در متون او بسیار کم رنگ است. به کارگیری شعر در موضوع غزوات و در روایت کردن او از فتنه عثمان، ویژگی

خاصی دارد که از شیوه و قایع‌نگاری مرسوم کاملاً به دور است.^(۳۱) زهری پس از سال ۸۲ ق روابط خوبی با امویان برقرار کرد^(۳۲) و از مقربان درگاه آنان شد. عبدالملک بن مروان خلیفه اموی (متوفای ۸۶ ق) اموالی را به او بخشید و دستور داد که وی با فراغت بال به بحث و بررسی بپردازد.^(۳۳) سلیمان بن عبدالملک (متوفای ۹۹ ق) نیز وی را در امور دولت و خلافت مشاور خویش قرار داد. هم‌چنین ندیم و هم‌نشین عمر بن عبدالعزیز (متوفای ۱۰۱ ق) گردید. یزید بن عبدالملک (متوفای ۱۰۵ ق) نیز او را طلبیده است.^(۳۴) زهری از مقربان هشام بن عبدالملک (متوفای ۱۲۵ ق) و مربی مخصوص فرزندانش گردید^(۳۵) و از طرف هشام موظف شد که احادیث پیامبر ﷺ را تدوین نماید تا از تزییع و تحریف مصون بمانند. گفته شده: کسی که زهری را موظف به تدوین احادیث کرد، خلیفه عمر بن عبدالعزیز بود.^(۳۶)

همین روابط مستحکم با خلفای اموی موجب شد که برخی از افراد (مثل گل‌دزیهر) زهری را به جعل احادیثی به نفع بنی امیه متهم کنند^(۳۷)؛ خصوصاً که خود زهری گفته است:

کتابت علم و دانش چندان برای ما جالب نبود تا آنکه فرمانروایان ما را وادار به آن کردند و

آن‌گاه دیدیم بهتر است هیچ مسلمانی از آن بی‌اطلاع نباشد.^(۳۸)

این سخن دلالت می‌کند بر این که زهری برای به اجرا درآوردن تمایلات حکومت تمایل داشته است. زهری هفت تألیف دارد که از جمله آن‌ها: نسب قریش، أسنان الخلفاء و مغازی است و ظاهراً این سه کتاب از منابع اصلی درباره فتنه عثمان محسوب می‌شوند. بلاذری ۲۸ روایت از زهری اخذ کرده است که شانزده روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و هشت روایت درباره درگیری بین اردوگاه علی رضی الله عنه و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر، و چهار روایت مربوط به کشمکش‌های میان علی رضی الله عنه و معاویه است. این روایات، مشتمل بر دو حدیث نبوی، هشت بیت شعر، دو خطبه و دو نامه است. این روایات علاوه بر اختصار دارای موضوع واحد و

مشخصی‌اند، به جز چهار روایت که طولانی بوده و حاوی موضوعات گوناگون است.

روابط خوب زهری با بنی‌امیه هرگز باعث نشد وی از انتقاداتی که علیه سیاست عثمان، عایشه، طلحه و زبیر مطرح شده‌است، صرف نظر کند. قابل توجه است که روایات وی خالی از هرگونه تعبیر تند و خشن است و در ارزیابی حوادث فتنه کاملاً بی‌طرفانه برخورد کرده‌است، و ظاهراً فرهنگ بالای دینی وی نقش بسیار مهمی در این شیوه بی‌طرفانه داشته‌است. با این همه، زهری در فتنه عثمان از نقش معاویه حمایت و دفاع می‌کند که این امر چه بسا به خاطر روابط خوب او با امویان باشد. به هر حال بلاذری به آن دسته از روایات زهری که دیدگاه اهل مدینه را در مسئله فتنه منعکس می‌سازد اعتماد و استناد کرده‌است. این روایات، عثمان، عایشه، طلحه و زبیر را محکوم کرده و از علی ع حمایت نموده‌اند، که این امر می‌تواند قابل تقدیر و ستایش باشد.

بلاذری تنها کسی است که می‌گوید: زهری می‌خواسته برای شرکت در قیام زیدبن علی برضد ولیدبن یزید (متوفای ۱۲۶ق) آماده‌گردد اما طبق برخی بررسی‌های معاصر، زهری در کار خود قصد سیاسی نداشته و فقط به خاطر عدم احساس مسئولیت و بی‌بندوباری ولیدبن یزید، نگران دین و امت اسلامی بوده‌است.^(۳۹) بلاذری روایات زهری را در موضوع فتنه عثمان یا مستقیماً از تألیفات وی گرفته یا از طریق واقدی (متوفای ۲۰۷ق) به واسطه شاگردش محمدبن سعد و یا از طریق افرادی همچون مدائنی، خلف بن سالم، زهیر بن حرب، مصعب بن عبدالله زبیری، هشام بن عمار، احمدبن ابراهیم و بالأخره بکربن هیثم، آن‌ها را به دست آورده‌است.

۲) عوانة بن حکم (متوفای ۱۴۷ق)

وی راوی دوم بلاذری است که یکی از دانشمندان اخبار، فتوحات، آثار، وقایع، انساب و اشعار در کوفه محسوب می‌شد. او از تابعین، روایات زیادی نقل کرده و مورد اعتماد و صادق در نقل بوده‌است. وی به ندرت سند حدیثش را نقل می‌کند، لذا

جرح و تعدیل خاصی دربارهٔ احادیث او صورت نگرفته است.^(۴۰) البته عوانه به خاطر این کار نیز مورد انتقاد قرار گرفته است؛ خصوصاً آن‌که از خود وی نقل شده:

... من احادیث را به خاطر نفرت از اسناد آن رها کردم اما فکر نمی‌کنم در باب شعر، مرا از

نبیاوردن اسناد آن معاف کنید.^(۴۱)

وی متهم به هواداری از عثمان شده و می‌گویند اخباری به نفع بنی‌امیه جعل کرده است.^(۴۲) اما از سوی دیگر می‌بینیم که عوانه از محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب که سال ۱۴۵ق در مدینه کشته شد، با تعبیر «خدا رحمتش کند» یاد کرده و فضایل او را ذکر می‌کند.^(۴۳)

عوانه کتاب «التاریخ» را تألیف کرده و حوادث قرن اول تاریخ اسلامی را در آن آورده است. نقل قول‌هایی که از کتاب وی صورت گرفته دلالت بر این دارد که وی از موضوعات زیر بحث کرده است: خلفای راشدین، بحران رده، فتوحات، درگیری بین علی ع و مخالفانش، عقب‌نشینی حسن ع از خلافت به نفع معاویه، و بالأخره قضایای عراق و شام تا پایان دوران عبدالملک بن مروان (متوفای ۸۶ق). وی هم‌چنین کتاب «سیره معاویه و بنی‌امیه» را که طبعاً دربارهٔ تاریخ امویان است نگاشته و خلفای اموی را به ترتیب تا زمان مروان بن محمد (متوفای ۱۳۲ق) ذکر می‌کند.

به نظر می‌رسد تألیفات وی نیز از منابع عمده در شرح فتنهٔ عثمان محسوب می‌شوند. کتاب‌های عوانه دوره مهمی از تاریخ‌نگاری اسلامی را نشان می‌دهد، زیرا تدوین‌های تاریخی او از مرحلهٔ قبیله بر مرحلهٔ امت ارتقا یافته است، گرچه هنوز از حصار شاعری و داستان‌پردازی خلاص نشده بود. روایات پراکندهٔ وی در منابع دست اول، حاکی است که عوانه از مسائل داخلی امویان شناخت کافی داشته است. شاید بتوان ریشهٔ این همه ارتباط و اطلاع را در قبیله‌اش کلب پیدا کرد؛ زیرا آنان از موالی امویان بوده‌اند.

بلاذری ۲۹ روایت از عوانه اخذ کرده است که شش روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و سه روایت دربارهٔ درگیری بین اردوگاه علی ع و اردوگاه عایشه و

طلحه و زبیر است و بیست روایت دیگر از کشمکش‌های میان علی ع و معاویه سخن می‌گوید. این دسته از روایات، محتوی پنج آیه قرآن، یک حدیث نبوی، ۲۲ بیت شعر، پنج خطبه و یک نامه است. اکثر آن‌ها علاوه بر اختصار دارای موضوع مشخصی هستند، به جز سه روایت که طولانی بوده و حاوی موضوعات گوناگون‌اند.

عوانه سعی دارد نقش معاویه و بنی‌امیه را در ماجرای فتنه عثمان روشن و مشخص کند، اما عملاً نتوانسته است تصویر هماهنگی از آن ارائه دهد و کاملاً واضح است که وی می‌خواسته برتری دیدگاه امویان را در برابر دیدگاه عراقیان به اثبات برساند؛ گرچه گاهی هر دو دیدگاه را با هم مطرح کرده است.

بلاذری نیز به آن دسته از روایات عنوانه که مؤید سیاست عثمان است بی‌اعتناست و از میان روایات پراکنده وی به روایاتی استناد کرده است که به اوضاع جبهه شام و شیوه رهبری آن اشاره دارد، تا بتواند از مقایسه جبهه شام و عراق، امتیازات تحسین‌آمیز جبهه عراق را نمایان سازد؛ جالب این‌که محور اصلی برخی از این روایات اعتراف شامیان درباره منزلت علی ع و نقش مهم او در اسلام است. بلاذری روایات عنوانه درباره فتنه عثمان را یا مستقیماً از تألیفات خود او مثل سیره معاویه و بنی‌امیه اخذ کرده است، یا از طریق هشام بن کلبی (متوفای ۲۰۴ق) به واسطه پسر وی عباس، و یا از طریق هشام بن عدی (متوفای ۲۰۹ق) به واسطه شاگردش حفص بن عمر (متوفای ۲۴۶ق) و یا از طریق ابومسعود کوفی، و بالأخره از طریق مدائنی (متوفای ۲۲۵ق) آن‌ها را به دست آورده است.

۳) ابومخنف لوط بن یحیی (متوفای ۵۷ق)

وی راوی سوم بلاذری است و از اساتید و بزرگان اخباریان کوفه محسوب می‌شود.^(۴۴) وی صاحب چندین سیره^(۴۵) و چندین تاریخ^(۴۶) خصوصاً درباره قضایای عراق و اخبار و فتوحات آن بوده^(۴۷) و نسب‌شناس برجسته‌ای به‌شمار می‌آید^(۴۸) اما با این همه، بیشتر اخبار علیه او حکم می‌کنند.^(۴۹) به هر حال ابومخنف از خانواده بزرگواری در کوفه به حساب می‌آید که نقش برجسته‌ای را در حمایت از

علی علیه السلام در جنگ‌ها ایفا نموده‌اند.

جدش مخنف بن سلیم به همراه تعدادی از افراد قبیله‌اش در جنگ جمل حضور داشته و برخی از آنان در همین جنگ کشته شده‌اند.^(۵۰) آنان به گواهی علی علیه السلام امتحان دوستی خود را خوب پس داده‌اند و حتی علی علیه السلام جدّ ابومخنف را به حکومت اصفهان و همدان گمارد^(۵۱) و هنگام اوج‌گیری فتنه از او تقاضا کرد که همراه او در جنگ صفین حضور یابد.^(۵۲) وی نیز زیر پرچم و نشان قبیله ازد (و گفته شده: قبیله بجیله، خثعم، انصار و خزاعه) در این جنگ حضور یافت و به همراه تعدادی از افراد قبیله‌اش کشته شد.^(۵۳) خانواده ابومخنف همواره به نفع علی علیه السلام در برخورد با شورش خوارج در نخیله (سال ۳۸ق) و نیز در برخورد با یورش شامیان به سرکردگی نعمان بن بشیر در محل عین التمر (۳۹ق) مشارکت جدی داشته‌اند.^(۵۴)

ابومخنف از مورخان بزرگ شیعه محسوب می‌شود و تعداد قابل توجهی از علمای سنی و شیعه به تشیع او تصریح کرده‌اند،^(۵۵) به جز ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۵ق) که با تأکید می‌گوید: «ابومخنف از شیعیان و بزرگان آنان نیست».^(۵۶) محدثان، وی را در باب حدیث ضعیف دانسته و از او با تعبیرات تند، چنین یاد می‌کنند: «چیزی ندارد و موثق نیست»^(۵۷)، «احادیث او متروک است»^(۵۸)، «شیعه دو آتشه و راوی اخبار آنان است»^(۵۹)، «راوی ضعیفی است»^(۶۰)، «خراب و غیر موثق است ... تباه است»^(۶۱)، «از رافضیان کوفه است ... و از گروه‌های ناشناخته‌ای روایت می‌آورد».^(۶۲) و بالأخره این‌که: «ساقط است».^(۶۳)

ابومخنف از مؤلفان پرکار بوده و تعداد تألیفات او به پنجاه کتاب می‌رسد، که در آن‌ها از آغاز دوران وفات پیامبر (۱ق) تا سقوط دولت امویان (۳۲ق) بحث می‌کند. ولی بیش از همه به حوادث عراق از قبیل فتوحات، شورش‌ها و جنگ‌های داخلی آن مثل جنگ جمل، صفین، نهروان و کشته شدن علی علیه السلام می‌پردازد، چنان‌که از مسائل خوارج و انقلاب‌های شیعی نیز سخن می‌گوید. مجموعاً، تألیفات ابومخنف خلاصه‌ای از وقایع سیاسی و دینی عراق در طول این مدت است. وی هم‌چنین در

بخش حوادث مدینه، از شورا، کشته شدن عثمان، خلافت علی رضی الله عنه، بحران رده و فتوحات شام نیز بحث می‌نماید.^(۶۴) مهم‌ترین تألیفات وی که ظاهراً حاوی روایات فتنه است عبارت‌اند از: الشوری، مقتل عثمان، صفین، جمل، نهروان، حریت بن راشد، بنی‌ناجیه، مقتل محمد بن ابی‌بکر، الأشر، محمد بن ابی‌حذیفه، الغارات، مقتل علی رضی الله عنه، الحکمین و بالأخره الأخبار.

انبوه تألیفات وی و تنوع موضوعات آن بر وسعت نظر وی دلالت می‌کند به طوری که بسیاری از علمای سنی به راحتی از او روایت نقل می‌کنند و آن را عیب نمی‌دانند. ابومخنف علاوه بر استناد به روایات خانواده و قبیله‌اش ازد، هم‌چنین از قبایل دیگری همچون طیء، نضع، جهینه، همدان، کنده و غیر آن‌ها خصوصاً قبایل کوفی خبر اخذ نموده است، لذا روایات وی نشان‌دهنده دیدگاه عموم عراقیان و بالاخص کوفیان می‌باشد. وی در به کارگیری اسناد روایات تا اندازه‌ای مسامحه کاری نموده و برخی از اخبار خود را از گروه بزرگ راویانی که خود در صحنه حوادث حضور داشته و یا معاصر آن بوده‌اند، به دست آورده است.

وی علاوه بر این که به جزئیات امور، مثل تعیین تعداد کشته‌شدگان و قاتلان آنان در هر قبیله و هر شهر می‌پردازد، اخبارش را نیز به شیوه ادبی ارائه داده است، به طوری که حوادث را به شکل زنده‌ای نشان می‌دهد. اخبار ابومخنف مملو از خطبه‌ها، مدارک تاریخی، شعر و سوره‌های قرآنی است و به‌طور کلی روایاتش از ویژگی طولانی بودن برخوردار است.

بلاذری ۹۵ روایت از ابومخنف اخذ کرده است که ۳۶ روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان، ۲۲ روایت در باره درگیری علی رضی الله عنه و عایشه و طلحه و زبیر و ۳۷ روایت از کشمکش‌های میان علی رضی الله عنه و معاویه سخن می‌گوید. این روایات، حاوی هفت آیه، دو حدیث نبوی، ۲۲ نامه، ۱۶ خطبه، یک مدرک تاریخی، یک ضرب‌المثل و ۱۱۶ بیت شعر است. روایات وی در عین طولانی بودن از یک موضوع مشخص سخن می‌گویند به جز هفت روایت که موضوعات گوناگونی را در برمی‌گیرند.

ابومخنف گرچه تصویر هماهنگی از فتنه در زمان عثمان و تحولات جنگ صفین ارائه می‌دهد، اما درباره جنگ جمل، با وجود این که کتاب مفصلی نیز درباره آن نوشته است، اطلاعات روشنی به دست نمی‌دهد. ظاهراً بلاذری از کتاب جنگ جمل ابومخنف روایتی را اقتباس نکرده است، بلکه برای انعکاس اخبار این دوره حساس، ترجیح داده است بر منابع و افراد دیگری مثل واقدی و مدائنی تکیه کند.

بررسی روایات ابومخنف درباره فتنه عثمان نشان می‌دهد که وی به علویان گرایش داشته و با تمام وجود از سیاست، شخصیت و منزلت علی علیه السلام در میان امت اسلامی دفاع می‌کند، چنان که مواضع عایشه، طلحه، زبیر و معاویه را محکوم کرده و به شدت از سیاست امویان انتقاد می‌کند. وی سیاست‌های فضاحت بار عثمان را به تفصیل شرح داده، و تأکید می‌کند که کشته شدن او در نتیجه همین سیاست‌های ننگین بوده است.

بلاذری روایات ابومخنف را یا مستقیماً از تألیفاتش اخذ کرده و یا آن‌ها را از کتاب‌های هشام بن کلبی به واسطه پسر وی عباس به دست آورده است، گاهی نیز روایات ابومخنف را در ترکیب استناد جمعی وارد کرده و با لفظ «گفته‌اند» از آن‌ها یاد می‌کند.

۴ هشام بن محمد بن سائب کلبی (متوفای ۲۰۴ق)

وی راوی چهارم بلاذری است که دانشمند نسب‌شناس^(۶۵) و راوی اخبار عرب و وقایع آنان می‌باشد^(۶۶) و گرایش به انساب و اخبار را از پدرش به ارث برده است.^(۶۷) محدثان، وی را در نقل حدیث مورد جرح و انتقاد قرار داده‌اند، زیرا علاوه بر این که از ذکر سند که روش معمول در حدیث‌نگاری است دوری جسته، در گزینش روایات تاریخی نیز به منابع بسیار محدودی اکتفا کرده است.

تعبیراتی که درباره‌اش آورده‌اند چنین است: «داستان‌سرا و نسب‌شناس است»^(۶۸) و غیر موثق، متروک^(۶۹) و کذاب^(۷۰) می‌باشد. در حالی که در کتب حدیث، روایتی از او نقل نشده است تا کذاب باشد! هم‌چنین به رافضی‌گری، ناموثق بودن^(۷۱) و تشیع^(۷۲)

متهم شده است. اما بررسی های جدید حاکی از نفی این اتهامات بوده و نشان می دهد که هشام بن کلبی با تلاش خود، مشتاقانه به دنبال کشف حقایق و اخبار بوده است.^(۷۳) خلفای عباسی به خاطر منزلت علمی هشام بن کلبی به او عنایت و توجه داشته اند. مهدی خلیفه عباسی (متوفای ۱۶۹ق) او را از نزدیکان خود و کاتبِ شروط (در معاملات) قرار داد.^(۷۴) وی با مأمون نیز مرتبط بود و کتاب الفرید فی النسب را برای وی نگاشت.^(۷۵) وی از مؤلفان پرکاری بود که تألیفاتش به ۱۵۰ کتاب می رسید، از قبیل: کتاب خطبه های علی بن ابی طالب علیه السلام، تاریخ، اخبار الخلفاء، صفات الخلفاء و بالأخره نسب آل ابی طالب که ظاهراً حاوی روایات مربوط به فتنه عثمان اند.

وی علاوه بر رجوع به تألیفات پدرش محمد بن سائب کلبی و دنبال کردن بحث های او در دایره ای وسیع تر، هم چنین از کتب عوانه و ابومخنف استفاده کرده است. بلاذری ۳۷ روایت از ابن کلبی اقتباس کرده است که چهارده روایت درباره فتنه در زمان خود عثمان، و پنج روایت مربوط به درگیری بین اردوگاه علی علیه السلام و اردوگاه عایشه، طلحه و زبیر است و هجده روایت دیگر درباره کشمکش های میان علی علیه السلام و معاویه سخن می گوید. این روایات حاوی یک آیه، دو حدیث نبوی و یک ضرب المثل است. همه آنها علاوه بر اختصار، دارای موضوع واحدی اند به جز یک روایت طولانی که دارای موضوعات گوناگون است.

با توجه به این که بنی عباس از علی علیه السلام پشتیبانی کرده و در ماجرای جمل و صفین از وی جانبداری کرده اند، می توان گفت که روابط خوب هشام بن کلبی با خلفای عباسی روی موضع گیری بی طرفانه او اثر گذاشته است، زیرا وی از امویان انتقاد کرده و آنان را مسئولان اصلی فتنه و غاصبان حقیقی حقوق و حکومت علویان و عباسیان معرفی می کند. با وجود این که ابن کلبی درباره این دوره از تاریخ اسلامی تألیفاتی دارد، اما بلاذری درباره درگیری علی علیه السلام و عایشه و طلحه و زبیر ترجیح داده است که از منابع و مورخان دیگری مثل ابومخنف و واقدی استفاده کند. بلاذری روایات ابن کلبی را یا مستقیماً از کتاب هایش اخذ کرده، یا آنها را از طریق فرزند وی عباس و یا

از طریق عبدالله بن صالح عجللی به دست آورده است.

۵) محمد بن عمر بن واقد؛ ابو عبدالله واقدی (متوفای ۲۰۷۳)

وی راوی پنجم بلاذری و دریای علم و تفحص بوده است.^(۷۶) نام او در علوم تاریخ، غزوات، سیره‌ها، طبقات، فتوحات و اختلافات مربوط به حدیث، فقه و احکام بسیار مشهور است و یکی از متخصصین در قضایای حجاز و سیره ... و فتوحات شام محسوب می‌شود.^(۷۷)

واقدی به مشخص کردن مکان‌ها و موقعیت‌های جغرافیایی حوادث تاریخ اهمیت می‌داد و درباره آن تفحص می‌کرد و بلکه خود شخصاً به تحقیق آن می‌پرداخت. از او نقل شده است که: هرگاه به یکی از فرزندان صحابه و شهدا و موالی آنان می‌رسیدم بی‌درنگ از او می‌پرسیدم آیا از خانواده‌ات هیچ خبری درباره محل جهاد و شهادت وی شنیده‌ای؟ و وقتی پاسخ مرا می‌دادند به همان منطقه می‌رفتم تا با چشم خودم آن را ببینم. هارون قروی می‌گوید: یک روز واقدی را در مکه دیدم در حالی که کوزه آبی با خود داشت، از وی پرسیدم کجا می‌روی؟ پاسخ داد: می‌خواهم به حنین بروم تا منطقه و موقعیت آن را از نزدیک ببینم.^(۷۸)

وی روایات، اخبار و احادیث غیر معروفی را نقل کرده است که بالغ بر بیست تا سی هزار حدیث می‌باشد و این امر به خاطر وسعت نظر علمی و بررسی پی‌گیر و جست‌وجوی دائمی منابع اطلاعات و مدارک مسموعات وی بوده است. اما محدثان وی را متهم کرده‌اند که:

هر خبری را جمع و ذخیره نموده و بد و خویش را با هم مخلوط کرده است.^(۷۹)

و یا گفته‌اند:

علم زیاد ممکن است به سخنان نامأنوس منجر شود و سخنان نامأنوس ممکن است به اتهاماتی منجر گردد و واقدی نیز بی‌ارتباط با علم زیاد نبوده، لذا سخنان نامأنوس و عجیب و غریبش بسیار زیاد است.^(۸۰)

اما تاریخ‌نگاران با دیدن این‌که دیگران از مطالب واقدی متابعت و استقبال

نکرده‌اند، منکر سخنان نامأنوس او نشدند لذا چنین مقرر شد که واقدی در باب حدیث، ضعیف است اما در غزوات و مسائل تاریخی، بی‌نیاز از رجوع به او نیستیم و حتی آثارش را باید بدون بحث و جدل پذیرفت، ولی در امور واجب و لازم، سزاوار نیست که از او یاد شود.^(۸۱)

استناد جمعی در نقل روایات، تقریباً شیوه منظم واقدی است تا به وسیله آن موضوع اصلی حوادث را نشان دهد. پس از به کارگیری استناد جمعی، به تفصیلات دیگر و روایات متضاد با آن می‌پردازد. این شیوه به روشنی دلالت بر این دارد که وی به روایات مکتب مدینه اعتماد کرده و یافته‌های خود را به آن‌ها افزوده است. اما علمای حدیث طریقه استناد جمعی را رد کرده و آن را مخالف شیوه حدیث‌شناسی می‌دانند. احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ق) می‌گوید:

بدترین کار واقدی این است که اسانید روایات را با هم جمع و مخلوط کرده است تا بتواند یک

متن واحد و با بافت واحد از جانب گروهی ارائه دهد که احتمالاً اختلاف نظر دارند.^(۸۲)

اما به نظر ما چنین نیست بلکه شیوه کار واقدی نمایانگر درک تاریخی او و داشتن سبک ویژه‌ای در روایات است که پس از هماهنگ کردن آن‌ها، روایت جامعی را تحویل می‌دهد.

واقدی از شعر به طور معتدل استفاده کرده ولی در ارتباط با حوادث غزوات، بیشتر به آیات قرآنی استناد می‌کند و در مواقع حساس، پس از ذکر روایاتش که ادبیات داستانی در آن مشهود است، به بیان آیات قرآنی می‌پردازد. نظریه‌های محدثان در توثیق واقدی در باب حدیث، متفاوت است، برخی او را موثق می‌دانند و برخی دیگر او را ضعیف دانسته و متهم به دروغ و زیر و رو کردن احادیث کرده‌اند و تعبی‌رات تند زیر را درباره‌اش به کار برده‌اند: «وی متروک است»^(۸۳)، «وی در مقامی نیست که از او روایت گردد»^(۸۴)، «نباید حدیثش نوشته شود اگر هم نوشته شود صرفاً به خاطر عبرت گرفتن از مقایسه آن با روایات دیگر است.»^(۸۵)

از سوی دیگر، ابن ندیم تنها کسی است^(۸۶) که به تشیع واقدی اشاره می‌کند اما این

نسبت، ثابت نشده است. واقدی روابط خوبی با خلفای عباسی داشت. چنان که راهنمای حج هارون رشید (متوفای ۱۹۳ق) در سال ۱۷۰ق گردید.^(۸۷) روابط مستحکم وی با خلیفه موجب شد که خود و اطرافیانش در سال ۱۸۰ق به بغداد کوچ کنند و میان بغداد و رقه (همان جایی که احیاناً خلیفه اقامت می کرد) جابه جا شوند. سپس طولی نکشید که در زمان هارون رشید و سپس مأمون (متوفای ۲۱۸ق) در شرق بغداد متولی امر قضا گردید.^(۸۸)

واقدی ۳۳ کتاب تألیف کرده است که برجسته ترین آن ها حاوی روایات فتنه است؛ از قبیل: کتاب جمل، صفین، مقتل الحسین، تاریخ الکبیر، الدار، التاریخ، طبقات و بالأخره کتاب السنة و الجماعة و ذم الهوی و ترک الخروج فی الفتن. واقدی به جمع آوری کتب معروف بود و همکارانی داشت که روایان را برایش می نوشتند. وقتی می خواست از غرب بغداد کوچ کند «کتاب هایش بر روی ۱۲۰ و قر* حمل شد. و گفته شده که وی پس از وفاتش ۶۰۰* *قمطر کتاب به جا گذاشت».^(۸۹)

بلاذری هشتاد روایت از واقدی اخذ کرده است که ۶۲ روایت درباره فتنه در زمان خود عثمان، سه روایت مربوط به درگیری بین اردوگاه علی ع و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است و پانزده روایت از کشمکش های میان علی ع و معاویه سخن می گوید. این روایات، در برگیرنده چهار آیه، پانزده حدیث نبوی، نه بیت شعر است که علاوه بر اختصار دارای موضوع واحدند به جز سه روایت که طولانی بوده و موضوعات گوناگونی دارند. بلاذری بر موثق بودن روایات واقدی تأکید می ورزد، به جز یک مورد، یعنی درباره کشته شدن کنانه بن بشر در حادثه یوم الدار، که بلاذری مضمون و گزارش آن را تصحیح می نماید.

روایات واقدی اگر چه تصویر روشن و هماهنگی از فتنه در زمان خود عثمان به دست می دهد، اما در درگیری های جمل و صفین، به دلیل کمبود روایات،

* بار اسب یا الاغ که تقریباً ۸۳-۳۰۱ کیلوگرم است.

** هر قمطر معادل کوله پستی دو مرد است.

نتوانسته است تصویر روشنی از وقایع، ارائه دهد، در حالی که خود وی دو کتاب به نام‌های *جمل و صفین* در مورد وقایع این دو جنگ، نگاشته است. ظاهراً دلیل عدم اقتباس بلاذری از این دو کتاب این بوده که وی برای انعکاس اخبار این دوره، ترجیح داده است از منابع و افراد دیگری مثل مدائنی و ابومخنف استفاده کند. بررسی روایات واقدی درباره مسئله فتنه، نشان‌دهنده تمایلات علوی اوست، اما این تمایلات به دور از حزب‌گرایی است. واقدی علی رضی الله عنه را در برخورد با اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر و هم‌چنین اردوگاه معاویه، تأیید کرده و از سیاست عثمان به شدت انتقاد می‌کند. بلاذری روایات وی را از تألیفاتش و نیز از استادش محمدبن سعد به دست آورده است.

۶) هیثم بن عدی (متوفای ۲۰۹ق)

وی راوی ششم بلاذری و نسب‌شناس است که به اخبار مردم و اعراب و نیز وقایع، سیره‌ها، اشعار، زبان، معایب و علومشان اهتمام می‌ورزیده است.^(۹۰) وی را «صاحب اخبار، اسامی و اشعار»^(۹۱) دانسته‌اند و «مطالب زیادی از کلام، علوم، اشعار و لغات عرب نقل کرده است».^(۹۲) هم‌چنین به «مورخ علامه» توصیف شده است.^(۹۳) اما محدثان، وی را به دلیل سهل‌انگاری در ذکر سند که با شیوه کار حدیث‌سازگار نیست، مورد جرح و انتقاد قرار داده‌اند، لذا او را متهم به «دروغ» کرده و گفته‌اند: «احادیث وی متروک است»^(۹۴) و «بزرگان درباره وی سکوت کرده‌اند».^(۹۵) وی متهم شده که با خوارج هم‌عقیده است در حالی که با توجه به بررسی روایات هشیم که مربوط به تحریکات اجتماعی و سیاسی در دو عصر اموی و عباسی است می‌توان پی‌برد که چنین تهمتی واقعاً بی‌اساس است.^(۹۶) از سوی دیگر جاحظ (متوفای ۲۵۵ق) وی را به شعوبیه متهم نموده است.^(۹۷) اما پذیرفتن این تهمت نیز بسیار دشوار است، چون در هیچ‌یک از کتب گوناگون تاریخ، ادبیات و انساب، روایتی از هشیم وجود ندارد که به تمجید فارسیان و اثبات برتری آنان بر اعراب بپردازد و در شرح حال او که در منابع آمده به هیچ وجه چنین چیزی یافت نشده است.

تهمت دیگر این است که وی به عیب جویی و طعن عباس بن عبدالمطلب پرداخته است، تا جایی که هارون رشید (متوفای ۱۹۳ق) بر او خشم گرفته و او را روانه زندان ساخت و پس از چندی توسط امین، خلیفه عباسی (متوفای ۱۹۸ق) آزاد شد. اما این وصله نیز به هیثم نمی چسبد. ظاهراً این تهمت به وسیله قبیله حارث بن کعب، یعنی قبیله همسرش شایع شده بود تا هارون را به خشم آورد و او را عقاب کرده، همسرش را از او جدا نماید. انگیزه این شایعه پراکنی هم این بود که هیثم کتابی در بدگویی و مذمت این قبیله نگاشته بود و آنان نیز قصد انتقام داشتند اما این شایعه عملاً موفق نبود. اساساً هیچ روایتی از هیثم نقل نشده است که بر طعن عباس بن عبدالمطلب دلالت کند و بلکه این امر با منزلت خاصی که هیثم نزد خلفای عباسی داشته منافات آشکاری دارد. جالب توجه این که یکی از روایات هیثم صریحاً درباره بیان سخاوت عباس بن عبدالمطلب و اخلاق خوب اوست. بنابراین تنها یک دلیل برای وارد کردن این تهمت‌ها می‌توان یافت و آن این که:

وی حالات و اخبار مردم را به‌طور دقیق نقل می‌کرد و چون امور پنهانی آنان را آشکار می‌ساخت، لذا از او بیزار بودند و علیه او نزد کارگزاران حکومت سخن چینی می‌کردند و شعرا را تشویق به هجو و مذمت او می‌نمودند. (۹۸)

هیثم بن عدی روابط خوبی با خلفای عباسی داشت. طبق نقلی وی از هم‌نشینان مخصوص منصور عباسی (متوفای ۱۵۸ق)، مهدی (متوفای ۱۶۹ق)، هادی (متوفای ۱۷۰ق) و هارون رشید بوده است. همین امر جاحظ را واداشت که هیثم را به تحریف تاریخ به نفع بنی‌عباس متهم کند. اما این اتهام سنگینی است که نمی‌توان به راحتی از آن مطمئن شد، چون اخبار مربوط به دولت عباسی در میان روایات هیثم بسیار اندک است. هیثم از مؤلفان پرکاری بود که تألیفاتش بالغ بر ۵۳ کتاب می‌گردد؛ از قبیل: تاریخ حسب السنین، تاریخ العجم و بنی‌امیه، تاریخ الاشراف الکبیر، تاریخ الاشراف الصغیر، خوارج، اخبار الحسن رضی الله عنه و وفاته، مدیح اهل الشام، خطط الکوفة، ولاة الکوفة و بالأخره فخر أهل الکوفه علی البصرة. ظاهراً این تألیفات، حاوی

روایات مربوط به فتنه عثمان نیز هستند.

بلاذری ۲۱ روایت از هیثم اخذ کرده است که پنج روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و یک روایت درباره درگیری جمل و پانزده روایت مربوط به کشمکش‌های جنگ صفین می‌باشد. ویژگی این روایات آن است که با وجود کمی تعداد، حاوی ۶۸ بیت شعر، سه خطبه و یک نامه است. این روایات علاوه بر اختصار، دارای موضوع مشخصی نیز هستند، به جز سه روایت که طولانی بوده و درباره موضوعات گوناگون سخن می‌گویند. روایات هیثم اگر چه نتوانسته است از فتنه در زمان خود عثمان و نیز از درگیری بین اردوگاه علی ع و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر تصویر روشنی ارائه دهد، اما حوادث جنگ صفین را به صورت تقریباً هماهنگی مطرح کرده است.

روایات هیثم از نظر بلاذری به عنوان یک عامل کمی و مؤید روایات ابومخنف، واقدی و مدائنی به حساب می‌آید، ولی ظاهراً بلاذری به خاطر اتهامات وارد بر هیثم، از روایات او اقتباس چندانی نکرده است. بررسی روایات هیثم درباره فتنه، حاکی از تأیید او از علی ع در برخورد با معاویه و خوارج است و جالب توجه این که در روایات هیچ‌گونه اشاره‌ای به تمجید از نقش عباسیان در طول این مدت یافت نمی‌شود. بلاذری روایات هیثم را درباره فتنه عثمان، یا مستقیماً از تألیفاتش اخذ کرده، یا آن‌ها را از طریق حفص بن عمر (متوفای ۲۴۶ق) و عمر بن بکر به دست آورده است، البته یک روایت را نیز با تعبیر «برخی از اصحاب ما» نقل می‌کند.

۷) علی بن محمد مدائنی (متوفای ۲۲۵ ق)

وی راوی هفتم بلاذری، دانشمند وقایع، اخبار عرب و انساب آنان است و شعرهای زیادی نقل کرده و دانشمند غزوات و فتوحات، خصوصاً درباره «قضایای خراسان، هند و فارس... و فتوحات شام» است.^(۹۹) وی در میان راویانی که به جمع‌آوری اخبار اسلام همت می‌گماردند از پیشوایان زمان خود به‌شمار می‌آید.^(۱۰۰) تاریخ او «بهترین تاریخ محسوب شده و حتی دیگران، تواریخ خود را از وی اخذ

کرده‌اند»^(۱۰۱) محدثان در موثق دانستن او در باب حدیث اختلاف نظر دارند؛ مثلاً در حالی که یحیی بن معین (متوفای ۲۳۳ق) وی را موثق محسوب می‌کند اما عبدالله بن عدی (متوفای ۳۶۰ق) او را چندان «قوی» نمی‌داند و می‌گوید: «وی صاحب اخبار است اما روایات مستندش بسیار کم است»^(۱۰۲) با این همه، مدائنی در علم تاریخ، حجت معتبر شمرده شده و علما او را حتی در باب روایات بدون سندش، موثق دانسته‌اند.^(۱۰۳)

مدائنی به دلیل دقت ورزی در انتخاب روایات و پیروی از روش محدثان در ارزیابی احادیث، مورد تحسین مورخان و محدثان قرار گرفته است. وی نسبت به اخباریان پیش از خود، بیشتر از همه به منابع و مدارک مدنی و عراقی استناد کرده است تا بتواند تصویر هماهنگی از اخبار خود ارائه دهد، لذا گرایش به این دارد که روایات تاریخی را با استناد به تألیفات گذشتگان در یک مجموعه گسترده‌تر و منظم تر نشان دهد؛ مثلاً هم از اخباریان و هم از غزوه نویسان مثل محمد بن اسحاق (متوفای ۱۵۱ق)، ابومخنف و واقدی اخذ مطلب نموده است و سپس بحث‌های خود را به آن‌ها می‌افزاید. علاوه بر این او در ابراز افکار خود بسیار صریح و شجاع بود؛ به عنوان نمونه: روزی مأمون خلیفه عباسی وی را طلبید و موضع تمایلات اهل شام نسبت به بنی امیه را با او در میان گذاشت. مدائنی گفت: بنی امیه هیچ روایتی را قبول نمی‌کردند مگر آن‌که مربوط به نوحه سرایی و سوگواری باشد. از او پرسیده شد: چرا؟ وی پاسخ داد: چون روایات سوگواری براخلاق بزرگوارانه دلالت می‌کند. هم چنین با وجود این که ارتباطش با خلفای عباسی حاکی از تمایلات شیعی اوست اما برخی او را «دارای مذهب عامه» توصیف کرده‌اند.^(۱۰۴)

مدائنی از مؤلفان پرکار بود و تألیفاتش بالغ بر ۲۶۱ کتاب می‌شود، که در آن‌ها به دوران زندگی پیامبر ﷺ تا تاریخ عباسی می‌پردازد و از موضوعات زیر سخن می‌گوید: سیره، قریش، فتوحات، ازدواج بزرگان و اخبار زنان، تاریخ خلفا، وقایع و درگیری‌های داخلی امت اسلامی تا دوره معتصم عباسی (متوفای ۲۲۷ق)، اخبار

عرب و بالأخره تاریخ شاعران.

مهم ترین تألیفاتش در باب فتنه عثمان عبارت اند از: نسب قریش و أخبارها، أخبار أبی طالب و ولده، آل أبی العیص، آل أبی العاص، خبر حکم بن أبی العاص، اسماء من قتل من الطالبیین، عبدالله بن عامر بن کریم، تسمیه الخلفاء و کناهم و أعمارهم، تاریخ الخلفاء، أخبار الخلفاء الکبیر، مقتل عثمان، جمل، صفین، الغارات، خوارج، نهروان، خبر ضائبی بن حارث برجمی، بنوناجیه و خریث بن راشد، مصقلة بن هبیره، خطب علی عليه السلام و عماله، عبدالله بن عامر حضر می، الخونة لأمیر المؤمنین علی عليه السلام، و بالأخره خبر البصرة و فتوحها.

بلاذری ۱۰۳ روایت از مدائنی اخذ کرده است که ۴۲ روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و هفت روایت درباره کشمکش های میان اردوگاه علی عليه السلام و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است و روایات دیگر از درگیری بین اردوگاه علی عليه السلام و معاویه سخن می گوید. این روایات، حاوی یک آیه قرآن، نه حدیث نبوی، سه ضرب المثل، هشت نامه، دو خطبه، یک مدرک تاریخی و بالأخره ۶۲ بیت شعر است. همه آنها مختصرند و از موضوع مشخصی سخن می گویند به جز دو روایت طولانی که مشتمل بر موضوعات گوناگون اند.

مدائنی در روایات خود توانسته است تصویر روشن و هماهنگی از فتنه در زمان خود عثمان و نیز تحولات مربوط به درگیری های بین علی عليه السلام و معاویه به دست دهد، اما نسبت به رویدادهای مربوط به کشمکش های اردوگاه علی عليه السلام و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر، با وجود این که کتاب مفصلی نیز درباره جنگ جمل تألیف کرده، نتوانسته است به روشنی مطلب را بیان کند و ظاهراً به همین علت است که بلاذری در انعکاس اخبار این دوره، به منابع و افراد دیگری مثل واقدی و ابومخنف استناد کرده است. البته روایات مدائنی درباره درگیری علی عليه السلام با اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر کمابیش متّصف به واقع گرایی بوده و از ذهنیت گرایی دور شده است، چون خود وی یکی از چهره ها و راویان برجسته بصره بوده است و شاید علت بی اعتنایی و

بی‌اعتمادی بلاذری به روایات مدائنی درباره جنگ جمل، همین باشد که مدائنی سعی دارد دیدگاه اهل بصره را در پشتیبانی از عایشه و طلحه و زبیر ترجیح داده و آن را تأیید کند.

اما بررسی روایات مدائنی درباره فتنه عثمان به خوبی نشان می‌دهد که وی تلاش کرده است داوری بی‌طرفانه‌ای داشته باشد، زیرا چه در طرح حوادث فتنه در زمان خود عثمان و چه در شرح درگیری بین دو اردوگاه علی ع و معاویه، جانب اعتدال را رعایت کرده و از انتقادات شدید یا مستقیم پرهیز نموده است. موضع‌گیری معتدلانه او چنان است که اگر از عثمان انتقاد می‌کند در همان جا از او دفاع نیز می‌نماید یا چنانچه انتقادات مربوط به معاویه را مطرح می‌کند، در عین حال به طور غیر مستقیم به ذکر روایات مبهمی در تجلیل از وی نیز می‌پردازد. همین‌طور اگر منزلت و افتخارات علویان را بیان می‌کند در عین حال از اتهامات وارد بر آنان در ایجاد فتنه نیز غافل نیست و بالأخره گرچه روایات تحسین‌آمیزی از عباسیان در پایان بخشیدن به فتنه و پشتیبانی از علی ع ذکر می‌کند، اما در کنار آن‌ها روایات دیگری را نیز مبنی بر این‌که بنی‌عباس منافع خود را بر منافع علی ع مقدم داشته‌اند، مطرح می‌کند. به هر حال بلاذری، روایات استادش مدائنی را درباره فتنه یا مستقیماً از خود وی اخذ کرده و یا آن‌ها را از تألیفاتش به دست آورده است.

ج - شیوه کار

بلاذری در میان روایات فتنه که مجموع آن‌ها بالغ بر ۸۸۹ روایت می‌شود الفاظی را به کار می‌برد که حاکی از «شنیدن» و «مشافهه» (مکالمه رودررو) یعنی ارتباط مستقیم است و بر هم عصر بودن وی با روایانش دلالت می‌کند؛ از قبیل: «برای ما نقل کرد»^(۱۰۵)، «برای من نقل کرد»^(۱۰۶)، «به من گفته است»^(۱۰۷)، «برخی از یاران ما برایمان نقل کرده‌اند»^(۱۰۸)، «برای من نقل شد»^(۱۰۹) و یا تعبیر «قرائت» را به کار می‌برد که به معنی مطالعه کردن منابعی است که روایاتش را از آن‌ها اخذ کرده است؛ مثلاً می‌گوید: «در

کتاب عبدالله بن صالح عجللی چنین خوانده‌ام که...»^(۱۱۰) البته درستی و ارتباط زنجیره‌ای اسناد لزوماً بدین معنا نیست که وی روایاتش را حتماً از طریق شنیدن یا مکالمه رودررو کسب کرده باشد، چرا که هر استاد مورخی ناگزیر از نقل حدیث از یک منبع مدون است، هر چند هم عصر آن نباشد، و گرنه روایاتش عموماً مورد قبول واقع نخواهد شد.

به هر حال با بررسی روایات فتنه در نزد بلاذری می‌توان چنین نتیجه گرفت که وی نخست از اساتید خویش مطالبی را شنیده و ثبت کرده، سپس از نوشته‌های مدون، روایاتی را اخذ نموده است. هم‌چنین برای اعتبار بخشیدن به گزارش‌های خود الفاظی را ذکر کرده که نشان می‌دهد وی از تألیفات اساتیدش یا دیگران مستقیماً روایت نقل کرده است؛ مثلاً می‌گوید: «زه‌ری گفته است»، «ابومخنف گفته است»، «عیسی بن یزید بن داب لیشی (متوفای ۱۷۱ق) گفته است»، «هشام بن کلبی گفته است»، «واقدی گفته است»، «هیثم بن عدی گفته است»، «مدائنی گفته است» و بالأخره «مصعب زبیری (متوفای ۲۳۶ق) گفته است».

ظاهراً علت تمسک بلاذری به استناد جمعی این است که اسناد روایات در قرن سوم هجری آن‌چنان مشخص و نمایان بوده که ذکر نام راویان مشهور در هنگام استناد به روایان، کفایت می‌کرده است. البته باید توجه داشت که این شیوه، مانع از شناخت راویان اصلی و نخستین است. بلاذری در پاره‌ای از روایاتش الفاظ مبهمی را به کار می‌برد، از قبیل: «برخی راویان گفته‌اند»، «گفته شده است»، «گفته می‌شود»، «روایت شده است»، «روایت شده است از...»، «روایت کرده است»، «در روایتی چنین آمده»، «از روایتی چنین برمی‌آید» و بالأخره «برخی از اهل مدینه روایت کرده‌اند».

بلاذری در طرح روایات فتنه از غزوه نویسان و راویانی استفاده کرده است که محدثان، آنان را در باب حدیث ضعیف دانسته‌اند؛ مانند: ابومخنف، هشام بن کلبی، واقدی، هیثم بن عدی و مدائنی، و این عمل حاکی از تسامح و آسان‌گیری تاریخ‌نگاران در اخذ مطلب از این‌گونه راویان است؛ خصوصاً در مواردی که حرامی

را حلال نمی‌کند و حلالی را تبدیل به حرام نمی‌نماید. البته علما شرایط مورخ را مانند شرایط محدث چهار چیز می‌دانند که عبارت است از: عاقل بودن، دقت و تسلط داشتن، مسلمان بودن و عادل بودن.

علما توجه دارند که اجرای قواعد ارزیابی حدیث بر تاریخ، امری نسبی است که طبیعت روایات آن را محدود می‌کند، زیرا روشن است که:

تاریخ‌نگار می‌تواند قول ضعیفی را در باب تشویق، تهدید و کسب عبرت نقل کند و در عین حال هشدار دهد که این قول ضعیفی است. اما استناد به قول ضعیف در باب ذات خدا و صفاتش و نیز در احکام شرعی، هرگز برای مورخ جایز نخواهد بود.^(۱۱۱)

برخی از مورخان معتقدند که آوردن روایاتی از راویان ضعیف یکی امر نسبی است و از باب «حدیثش قابل نقل است اما قابل استناد نیست» یا «حدیثش برای کسب عبرت ذکر می‌شود» یا «حدیثش به خاطر شناختن او نوشته می‌شود» و یا «نقل کردن از او جایز نیست مگر برای خواص، آن هم به خاطر کسب عبرت» می‌باشد. به همین مناسبت ابن حجر (متوفای ۸۵۲ق) اشاره می‌کند که حافظان پیشین در نقل کردن احادیث جعلی، بدون هیچ اظهار نظری درباره صحت و سقم آنها، تنها به ذکر اسنادشان اکتفا می‌کرده‌اند، زیرا اعتقاد داشتند که وقتی حدیثی را با اسناد آن روایت کنند دیگر از زیر بار مسئولیت آن به در آمده‌اند. لکن نکته مهم و قابل ذکر که بسیاری از مورخان و در رأس آنان بلاذری و طبری به آن معتقدند این است که ارزیابی و ارزش‌گذاری محدثان در باب روایات، هیچ‌گونه الزامی برای مورخان به وجود نمی‌آورد. بدین ترتیب ممکن است راویان ضعیف در علم حدیث، راویان ثقه و مورد اعتمادی در علم تاریخ محسوب شوند.

بلاذری برای رهایی از تکرار اسناد روایات به شیوه استناد جمعی تمسک جسته است؛ خصوصاً آن‌که برخی از راویان وی آن‌چنان مکررند که تنها در برخی از حروف و کلمات، اختلافات جزئی دارند و پرداختن جداگانه به آنها هیچ فایده‌ای نداشته و طولانی و خسته‌کننده می‌گردد. البته به کارگیری شیوه استناد جمعی، در واقع

دنباله روش مورخان در اوایل قرن دوم هجری بوده و استفاده از آن، زمانی آغاز شد که انتقال دانش و آگاهی در میان مسلمانان به تدریج از شکل شنیداری و مکالمه رودرو، به صورت کلمات مکتوب در آمد و استناد سینه به سینه جای خود را به استناد براساس کتاب‌های منبع داد. استناد جمعی عبارت است از یکی کردن اسناد روایات تاریخی و گردآوری متون آن‌ها در یک متن واحد، که ناگزیر از انجام اصلاحاتی در تعبیرات و کلمات روایات خواهیم شد؛ مثل ادغام متن‌های کوتاه روایی در متن‌های بلند.

مورخانِ اواخر قرن سوم هجری و در رأس آن یعقوبی (متوفای ۲۹۲ق) و ابن اعثم (متوفای ۳۱۴ق) اسناد روایات معروف و تثبیت شده را جذب کرده و احیاناً فقط در مقدمه تألیفاتشان به آن اسناد، اشاره‌ای می‌کردند. اما بلاذری به طریقه اهل حدیث، نزدیک‌تر بوده و اسناد روایات را تا حدودی ذکر کرده و آن‌ها را به‌طور کلی حذف نمی‌کند. شاید بتوان گفت که توجه به اسانید، تنها تا اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری پدیده روشنی بوده است.

بلاذری شیوه استناد جمعی را به شکل‌های گوناگونی در روایات فتنه به کار برده است. او پاره‌ای از اسانید را در یک سند گرد آورده و اشاره نموده که متون آن‌ها را در همدیگر ادغام کرده است؛ مانند:

نقل کرد برای من روح بن عبدالمؤمن از وهب بن جریر از ابن جعدبه از صالح بن کیسان، و نیز نقل کرد برای من عباس بن هشام از پدرش و او نقل کرد از سلسله اسانید ابو مخنف، و البته من این دو حدیث را به همدیگر نزدیک نموده و آن‌ها را تلفیق کرده‌ام، بدین ترتیب آنان گفته‌اند که...

و مثل:

نقل کرد برای من محمد بن سعد از واقدی و او از محمد بن عبدالله و او از زهری، و نیز نقل کرد برای من عباس بن هشام از پدرش و او از جدش، و البته در یکی از این دو حدیث، اضافه‌ای وجود داشت اما من آن دو را به همدیگر نزدیک نموده و تلفیقشان کرده‌ام.

هم‌چنین گاهی تنها به ذکر اسامی منابع مستقیم خود اکتفا کرده و سلسله اسانید روایات را نادیده می‌گیرد؛ نظیر: «نقل کرده‌اند برای من ابوخیثمه، خلف بن سالم

مخزومی و احمد بن ابراهیم که...» و مثل: «نقل کردند برای ما، احمد بن هشام و عمر بن محمد که...» چنان که گاهی فقط قسمتی از سلسله اسانید منابعش را ذکر کرده و از بقیه قسمت‌ها صرف نظر نموده است، یعنی به عبارت «و غیره» اکتفا نموده تا نشان دهد که شیوه استناد جمعی را به کار برده است؛ مانند: «نقل کرد برای من عباس بن هشام از پدرش و از ابومخنف و غیره که...» و مثل «نقل کرد برای من عمری از هیثم بن عدی و او از عوانه و غیره که...».

به هر حال بلاذری بدون آن که به منابع یا اسانید تلفیق شده در استناد جمعی اشاره کند ۹۹ بار از کلمه «گفته‌اند» استفاده کرده است که بر حذف اسناد دلالت می‌کند. وقتی روایات فتنه بلاذری را که مستند به «گفته‌اند» است با روایات فتنه طبری مقایسه کنیم می‌بینیم که دوازده روایت کاملاً مشابه روایات ابومخنف و قابل تطبیق با آن است. سبب اصلی این شباهت‌ها همان تأکید بلاذری بر به کارگیری شیوه استناد جمعی است. علاوه بر این که وی بسیار مایل بوده از ذکر اسانید روایاتی که متون آن‌ها شبیه به هم است خلاص گردد. با این حساب تعداد روایات فتنه که در آن‌ها از شیوه استناد جمعی استفاده شده است بالغ بر ۱۷۴ روایت می‌شود.

بلاذری در طرح حوادث فتنه شیوه‌ای هماهنگ و استوار اما طولانی و مفصل دارد، زیرا تفصیلات فتنه را در ضمن شرح حال و تاریخ و اقوال بزرگان ذکر می‌کند. همین امر باعث شده است که حوادث ناسازگار در فتنه عثمان رنگ و لعاب مفیدتری پیدا کرده و سرشار از سیره‌ها، خطبه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و اشعار باشد. زبان بلاذری به خاطر به کارگیری صحیح کلمات و روشنی معانی، از دیگران متمایز است، زیرا وی از گروه نویسندگانی بود که به آداب لغت توجه داشته و از فرهنگ بالایی برخوردار بوده‌اند. بلاذری به هنگام ذکر اسامی افراد، آن‌ها را به همان صورت اصلی ثبت کرده و به آن‌ها اعراب نداده است تا خواننده نپندارد که تغییرات ناشی از اعراب‌گذاری، جزء ثابتی از این نام‌ها است. خود وی آشکارا به این موضوع اشاره می‌کند که:

من در این کتاب، اسامی را به شکل اصلی خودشان نوشته و اعرابی به آن‌ها نداده‌ام تا برخی از

تلفظ‌های مربوط به اسم منصوب، با اجزای ثابت اسم اشتباه نشود و دیده‌ام که برخی از اساتید نیز

به همین شیوه عمل کرده‌اند.

بلاذری در لابه‌لای طرح حوادث فتنه سعی می‌کند نخست از منابع محلی که درباره‌ی شخص یا حادثه‌ی مربوطه سخن می‌گویند کمک بگیرد، سپس به منابع و روایات دیگری بپردازد؛ مثلاً هنگام سخن گفتن از عراقیان و یا در ذکر اخبار شامیان و یا در بررسی اوضاع حجاز، نخست به خود اهالی این مناطق استشهداد می‌کند. بلاذری به بررسی و تنظیم پاره‌ای از روایاتی که دارای اسناد مختلف و در عین حال مضمون واحدند می‌پردازد و به چند قسم محدود از آن‌ها اکتفا نمی‌کند. روایات فتنه در نزد بلاذری حاوی ۹۸۶ بیت شعر است که بر زبان برخی از صاحبان شرح حال‌ها جاری گردیده و یاد در وصف آنان سروده شده‌است و یا مربوط به مسائل فتنه و تحولات گوناگون آن می‌باشد.

بدون شک طبع شعر بلاذری و علاقه‌ی او به تنظیم اشعار، تأثیر به‌سزایی در استفاده از شعر به‌عنوان یک منبع مهم برای کتاب انساب الأشراف وی داشته‌است. با وجود این به دیوان‌ها و منابع اشعار در کتاب خود اشاره‌ای نمی‌کند. روایات فتنه در کتاب بلاذری حاوی ۸۷ خطبه، ۵۴ نامه، هفت مدرک تاریخی، ۱۰۹ آیه قرآن، ۴۳ حدیث نبوی و ۱۷ ضرب‌المثل است. بلاذری در گزارش از فتنه، با وجود پیچیدگی و پیایی بودن حوادث فتنه، بسیار دقیق عمل می‌کند؛ مثلاً ذکر برخی از خبرها را به وقت معینی موکول می‌کند و می‌گوید: «ان شاء الله آن را در آینده ذکر خواهیم کرد». وی از تکرار مطالب پرهیز کرده، و در مورد خبر تکراری اشاره می‌کند که این خبر قبلاً در جاهای دیگر ذکر شده و جایش را نیز مشخص می‌کند.

بلاذری نسبت به توثیق، تضعیف و بی‌طرفی در باب روایات، اظهار نظر می‌کند؛ مثلاً برای توثیق روایات چنین می‌گوید: «روایت اولی بهتر است»، «او حجت است»، «درست این است که»، «آن حجت است» و بالأخره «خبر درست همان اولی است». و درباره‌ی ضعف روایات چنین می‌گوید: «آن حجت نیست»، «آن باطل است»، «این خبر

نادری است که فقط گروهی از خوارج آن را نقل می‌کنند»، «غلط است»، «نخ نما و ضعیف است» و بالأخره «جعلی است».

چنان‌که عبارات تردیدآمیزی از قبیل: «گمان کرده است»، «گمان می‌کند»، و «گمان می‌کند» نیز به کار برده است. گاهی هم از موضع بی‌طرفانه می‌گوید: «والله اعلم»، چون نمی‌تواند روایت مورد نظر را موثق یا ضعیف بداند. هم‌چنین در مقایسه روایات، خصوصاً به هنگام اختلاف راویان، گاهی روایتی را بر دیگری ترجیح می‌دهد.

روابط خوب بلاذری با عباسیان بر نوشته‌های او اثر گذاشته است؛ مثلاً ملاحظه می‌شود که پس از ذکر اعتراف ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه در نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (متوفای ۱۲۵ق) مبنی بر این‌که: «ما گمان می‌کردیم که امامت و حکومت از آن ماست اما دیگر، شبهات از بین رفته و معلوم شده که یقیناً تو امام هستی و خلافت در میان فرزندان تو خواهد بود» بلاذری درباره این اعتراف چنین اظهار نظر می‌کند: «بنابراین مردم به سوی او (یعنی محمد بن علی که از بنی عباس بوده) گرایش یافته و امامت و فرزندانش را تثبیت نمودند»^(۱۱۲) و این امر حاکی از تأیید بلاذری از بنی عباس است. چنان‌که تمایلات وی به عباسیان، از شرح حالی که برای عباس بن عبدالمطلب (متوفای ۳۲ق) نگاشته نیز آشکار می‌شود؛ از قبیل: ذکر احادیث بسیار زیادی از پیامبر ﷺ در تجلیل از عباس، بیان منزلت وی نزد پیامبر ﷺ، اسلام آوردن عباس در شب بیعت عقبه، این‌که وی در شب بدر به اجبار قریش به همراه آنان بیرون آمده است، این‌که وی سعی کرده تا مشرکین پراکنده شوند، این‌که او جاسوس پیامبر در مکه بوده است، و بالأخره آوردن حدیثی منسوب به پیامبر ﷺ که به عمویش عباس می‌گوید: «نبوت در بین شماست و خلافت هم در بین شماست».^(۱۱۳)

بلاذری در خلال بحث از تحولات فتنه، از نقش عبدالله بن عباس (متوفای ۶۸ق) در پشتیبانی و تأیید علی رضی الله عنه در برخورد با دشمنانش سخن می‌گوید و اشاره می‌کند که

علی علیه السلام چگونه از نقش ابن عباس قدردانی و تجلیل به عمل آورده است. وی با وجود این که در برابر شکنجه و آزار خلفای عباسی نسبت به علویان موضع بی طرفانه‌ای اتخاذ می‌کند، در عین حال بر روابط مستحکم علویان و عباسیان نیز تأکید می‌ورزد. بلاذری هر یک از خلفای عباسی را با لقب امیر مؤمنان یاد کرده و پس از مرگشان بر آنان رحمت می‌فرستد.^(۱۱۴) وی از دولت عباسیان به دولت مبارک تعبیر می‌کند. البته پاره‌ای از اخبار مربوط به پیمان‌شکنی آنان را نسبت به دشمنانشان یادآور می‌شود؛ مانند آن چه که درباره ابو جعفر منصور عباسی آورده است.

ممکن است انتقادات پراکنده و غیر مستقیم وی را چنین تفسیر کنیم که این‌ها را بیشتر برای نشان دادن تجربه سیاسی و ورزیدگی در رهبری خلفا آورده است، نه برای افشای خیانت و پیمان‌شکنی آنان. شاید هم بتوان گفت که بلاذری با این کار تلاش می‌کرده است موضع بی طرفانه خود را نشان دهد تا اعتدال روایات و عدم جانبداری‌اش از عباسیان را به اثبات برساند.

بلاذری از امویان و در رأس آنان عثمان به شدت انتقاد کرده و روایات زیادی را جمع آوری نموده است که سیاست عثمان و خروج او از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دو خلیفه قبلی را محکوم می‌نماید. وی اشاره می‌کند که عموم مسلمین و خصوصاً بزرگان صحابه، سیاست عثمان را رد کرده بودند و توضیح می‌دهد که سعی و تلاش مردم شهرهای مختلف برای توجیه سیاست عثمان، هیچ فایده‌ای به حال او نداشته است و تأکید می‌ورزد که کشتن عثمان یک عمل مردمی بوده که مسئولیت آن را خود عثمان باید به عهده بگیرد و آن را نتیجه حتمی اعمال اشتباهش بدانند. چنان‌که از یورش معاویه برخلافت علی علیه السلام انتقاد کرده و نشان داده است که موضع‌گیری او اشتباه بوده و هیچ‌گونه حقی در خون‌خواهی عثمان نداشته است.

البته وی به صورت‌گذرا در شرح حال معاویه، به آن دسته از احادیث نبوی که حاوی تجلیل از ایمان معاویه است، در کنار روایات دیگری که او را تکفیر کرده و مردم را تشویق به کشتن وی کرده‌اند، اشاره می‌نماید.^(۱۱۵) این گونه موضع‌گیری

درباره معاویه فایده دو طرفه داشت؛ یعنی از طرفی موجب خشنودی عباسیان می شد که دشمن معاویه بوده و بر روی منابر به او لعنت می فرستادند و از ذکر افتخارات معاویه و عموم امویان طفره می رفتند؛ خصوصاً آن که عصر عباسیان شاهد «تدوین حدیث، فقه و تفسیر بوده و تدوین علوم و طبقه بندی آن ها افزایش یافته و کتاب های مربوط به زبان عربی، لغت، تاریخ و حوادث اجتماعی مرتب و منظم گردیده است. در حالی که پیش از این، بزرگان علم با تکیه بر حافظه خود سخن می گفتند یا علم و دانش را از نوشتارهای صحیح ولی نامنظم نقل می کرده اند».^(۱۱۶)

از طرف دیگر، این موضع گیری درباره معاویه، حنابله بغداد و یاران امویان از میان اهل سنت را که درباره معاویه نظر مثبتی داشتند، راضی نگه می داشت.

بلاذری گاهی از برخی امویان دفاع می کند، مانند رد کردن تهمت هایی که دشمنان یزید بن معاویه (متوفای ۶۴ق) به وی زده اند و مانند ذکر کردن گواهی محمد بن حنفیه مبنی بر مصاحبت وی با یزید و این که از او چیز ناشایستی ندیده است. البته هیچ کدام از این امور باعث نشد که بلاذری لقب خلافت را برای خلفای اموی به جز عمر بن عبدالعزیز به کار ببرد.

یعقوبی (متوفای ۲۹۲ق)

الف - زندگی و رشد علمی

۱) نسب

وی احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح است که بالقب های گوناگون مثل کاتب و اخباری از او یاد شده است، زیرا به کار کتابت و تدوین اخبار اشتغال داشته است. هم چنین وی را «اصفهانی» لقب داده اند، چرا که معتقدند وی اصالتاً اهل اصفهان بوده است. چنان که به وی لقب «مصری» داده اند که ظاهراً آن را از جدش «واضح» که در سال ۱۶۲ق در عصر مهدی عباسی (متوفای ۱۶۹ق) والی مصر بوده، اخذ کرده است، اما لقب مشهورش همان یعقوبی است که از پدرش اسحاق

ملقب به ابویعقوب برای وی به جامانده و به مرور زمان به شکل کلمه یعقوبی در آمده است. ظاهراً آوازه شهرت علمی احمد و نقش برجسته خانواده اش در مدیریت امور اداری، منجر به معروفیت این نام شده است. یعقوبی هم چنین به نام های دیگری خوانده شده است، از قبیل: «ابن واضح» که به جد اعلای او باز می گردد، «ابن یعقوبی» که به پدرش یعقوبی منتسب است و «ابن ابی یعقوب» و «ابن یعقوب» که باز هم منسوب به پدر وی می باشد.

۲) محل ولادت

وی در بغداد متولد شد و در همان جا نشو و نما کرد اما خیلی زود در سال ۲۶۰ق بغداد را به قصد ارمنستان و خراسان ترک نمود و جوانی خود را در آن جا در خدمت دولت طاهریان گذراند.^(۱۱۷) منابع موجود، به جز مطالبی پراکنده درباره جد اعلایش واضح، اطلاعات مفصلی درباره خانواده یعقوبی به دست نداده اند؛ مثلاً گفته اند که واضح از موالی صالح بن منصور خلیفه عباسی بوده است^(۱۱۸) و یا گاهی او را وابسته و ملحق به خود خلیفه نیز محسوب کرده اند^(۱۱۹) و برخی دیگر از منابع، وی را از موالی مهدی عباسی می دانند^(۱۲۰) و این در حالی است که برخی دیگر حتی نام دیگری مثل واضح بن عبدالله منصور خصی را بر او اطلاق نموده اند.^(۱۲۱) ولی هیچ یک از این منابع، اصالت یعقوبی را مشخص نکرده اند و حتی بررسی های معاصر نیز در این باره اختلاف نظر دارند. برخی اشاره می کنند که وی فارسی [ایرانی] و از شهر اصفهان بوده است و برخی دیگر در این که وی از «فارس» است یا «ارمنستان» تردید دارند.

خانواده یعقوبی روابط مستحکمی با دولت عباسیان داشته اند، به طوری که افراد خانواده اش در مراکز بسیار مهم و حساسی به کار گمارده می شدند؛ مثل اداره کردن شهرها و اداره کردن امور نامه رسانی. چنان که «واضح» در عصر منصور عباسی، والی سرزمین ارمنستان و آذربایجان شد و در سال ۱۶۲ق در عصر مهدی عباسی، والی مصر گردید.^(۱۲۲) سپس در همان سال از اداره کردن مصر به خاطر اعتراضات مردم کناره گرفت، اما خلیفه وی را به ریاست امور نامه رسانی مصر گمارد. ظاهراً همین

منزلت و ارتباط با دولت عباسیان باعث شد که وی را به نام «عباسی» نیز بخوانند. آن چه گذشت، درباره جدش «واضح» بود اما پدر یعقوبی نیز از کارمندان برجسته نامه‌رسانی بوده است. «واضح» مذهب شیعه را به قیمت از دست دادن جانش برگزید، زیرا وی در سال ۱۶۹ق ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب را به سوی مغرب فراری داد^(۱۲۳)، لذا هادی عباسی دستور قتل واضح را صادر نمود و برخی گفته‌اند دستور قتل وی را هارون رشید صادر کرده است. برخی از منابع اشاره می‌کنند که واضح به خاطر سرپیچی از بیعت با هارون رشید، کشته شده است. در هر صورت، به نظر می‌رسد که تمایلات شیعی وی برافراد خانواده و نوه‌هایش تأثیر گذاشته است.

۳) اشتغالات

منابع تاریخی درباره کار یعقوبی سخنی نگفته‌اند اما سفرهای زیاد وی، اطلاعات تاریخی و جغرافیایی دقیقش و نیز ذکر آمارها، کتاب‌ها و مدارک رسمی در کتاب تاریخش حاکی است که وی برخی از مناسب حکومتی را عهده‌دار بوده و چه بسا در دولت طاهریان خدمت کرده باشد، زیرا وی به مدت طولانی در بین آنان بوده است.

۴) تاریخ وفات

یاقوت حموی اشاره می‌کند که یعقوبی در سال ۲۸۴ق فوت کرده است^(۱۲۴) اما یعقوبی در کتاب خود «مشاکلة الناس لزمانهم» مطلبی از دوره معتضد عباسی (متوفای ۲۷۹ق) آورده است که براساس آن می‌توان به اشتباه حموی پی برد. دیگر آن که یعقوبی در کتاب «البلدان» خود مجموعه‌ای از سروده‌های خویش را درباره سقوط دولت طولون در سال ۲۹۲ق گردآوری کرده است، و این امر حاکی از این است که وفات یعقوبی طبعاً پس از تاریخ مذکور ر بوده است.

۵) تألیفات

یعقوبی در باب تاریخ و جغرافیا هفت کتاب تألیف کرده است که عبارت‌اند از: التاريخ، البلدان، أسماء الأمم السالفة، مشاکلة الناس لزمانهم، المسالك و الممالک،

فتوح المغرب و بالأخره كتاب مخصوصى درباره طاهريان. كتاب التاريخ وى از دو جزء تشكيل مى شود: در جزء نخست از آفرينش موجودات سخن به ميان مى آورد سپس تاريخ پيامبران، فارس قديم و عرب پيش از اسلام را ذكر مى كند. اما به همين اندازه بسنده نكرده و درباره تاريخ ملت هاى باستانى نيز بحث مى كند، از قبيل: آشوريان، بابليان، هندیان، يونانيان، روميان، مصريان، بربرها، حبشى ها، زنج ها، ترك ها و بالأخره چينى ها، و در جزء دوم منحصرأً درباره تاريخ اسلامى بحث مى كند و در ابتدا به تولد پيامبر ﷺ، غزوات و وفات ايشان پرداخته و سپس تاريخ خلفاى راشدين، امويان و عباسيان را تا عصر معتمد عباسى پى مى گيرد.

يعقوبى در تاريخ خود نظريه تاريخ جهانى را به شكل خلاصه و زنجيره وار ارائه مى دهد، چنان كه مراحل تكامل امت اسلامى را در حوزه هاى مختلف سياسى و فرهنگى نمايان مى سازد. اما كتاب «مشاكله الناس لزمانهم» رساله كوچكى است كه متضمن گزارش هاى سياسى، اقتصادى و ادارى برگرفته از عصر خلفاى راشدين، امويان و عباسيان تا زمان معتضد عباسى (متوفى ۲۸۹ق) مى باشد. وى نمونه هاى گوناگونى از آداب و رسوم مردم را كه اساس همه آنها پيروى از خلفا است ارائه مى دهد. وى در همين مورد مى گويد:

مسلمانان هر عصر از خلفا و شاهان اسلامى پيروى کرده و تابع شيوه و راه آنان هستند و به اندازه رفتارى كه از آنان مى بينند عمل مى كنند و به هيچ وجه از اخلاق، رفتار و گفتار خلفا خارج نمى شوند. (۱۲۵)

گزارش ها و مطالب اين كتاب مهم بوده و در واقع مكمل كتاب التاريخ وى محسوب مى گردد. اما درباره فتنه عثمان، يعقوبى منابع خود را ذكر نكرده و فقط در جزء دوم تاريخش به ذكر اسامى آنها اکتفا نموده است و اين امر مى طلبد كه حوادث فتنه از نظر يعقوبى را با آنچه در منابع دست اول مثل كتب بلاذرى و طبرى آمده است، مقايسه كنيم.

۶ اساتید

منابع یعقوبی در باب تاریخ اسلامی بر دو قسم است: عراقی و مدنی. ظاهراً جمیع راویان وی از طبقه اخباریان، محدثان، غزوه‌نویسان، شاعران و ستاره‌شناسان بوده‌اند، و برخی از آنان گرایش‌های علوی و عباسی نیز داشته‌اند، از قبیل: اسحاق بن سلیمان بن علی بن عبدالله، ابویعقوب هاشمی بغدادی (اخباری و محدث، متوفای ۱۹۸ق)، محمد بن کثیر و ابواسحاق قرشی کوفی (محدث، متوفای ۲۱۳ق). بررسی تألیفات این افراد نشان می‌دهد که برخی از مجلدات کتاب‌هایشان تماماً به موضوع فتنه عثمان اختصاص داشته‌است، مثل واقدی (مدنی)، هیثم بن عدی (کوفی) و مدائنی. البته یعقوبی در تاریخ خود بر منابع دیگری نیز تکیه می‌کند، از قبیل: ابان بن عثمان بن عفان، ابوسعید قرشی اموی مدینی (غزوه‌نویس، متوفای ۱۰۵ق)، عیسی بن یزید بن بکر بن دأب، ابوالولید مدینی (اخباری، محدث و نسب‌شناس، متوفای ۱۷۱ق)، وهب بن وهب بن کثیر، ابوالبختری قرشی مدینی ساکن بغداد (اخباری، محدث و شاعر، متوفای ۲۰۰ق)، نجیح بن عبدالرحمان، ابو معشر مدینی سندی از موالی بنی‌هاشم (غزوه‌نویس، اخباری و محدث، متوفای ۲۱۸ق)، عبدالملک بن هشام بصری، ساکن مصر (غزوه‌نویس و محدث، متوفای ۲۱۸ق)، عیسی بن اثر بغدادی ملقب به «ماشاءالله حاسب» (ستارشناس، متوفای ۲۲۰ق)، محمد بن موسی خوارزمی، ابوعبدالله (دانشمند نجوم، ریاضی و تاریخ، متوفای بعد از ۲۳۲ق) و بالأخره حسن بن عثمان بن حماد، ابوحسان زیادی بغدادی (غزوه‌نویس و اخباری، متوفای ۲۴۳ق).

از مقایسه حوادث فتنه در نزد یعقوبی با گفته‌های بلاذری و طبری می‌توان پی‌برد که اصل مطالب وی از تألیفات واقدی، مدائنی و نیز ابومخنف بوده‌است، گرچه در فهرست منابع یعقوبی نامی از ابومخنف برده نشده‌است و این امری سؤال‌برانگیز است که وی چه منظوری از این کار داشته در حالی که ابومخنف نیز مانند وی شیعه بوده‌است؟! خصوصاً منابع تاریخی‌ای که پیش از یعقوبی یا پس از وی تألیف شده‌اند

همگی در روایات خود به ابومخنف نیز استناد کرده‌اند.

ظاهراً یعقوبی از کتاب‌های ابومخنف کاملاً اطلاع داشته ولی ترجیح داده‌است نامی از آن‌ها به میان نیاورد. شاید علتش این بوده که ابومخنف از نظر یعقوبی در برابر خلفای راشدین و صحابه سهل‌انگاری نموده، و از آنان به خاطر موضع‌گیری‌های منفی در برابر علی علیه السلام و شیعیانش، انتقاد جدی و شدیدی نکرده‌است.

ب - شیوه کار

یعقوبی حوادث فتنه را به صورت آزاد و بدون سند مطرح می‌کند، زیرا اسانید مهم تاریخی، پیش از وی ثابت و معروفیت یافته بودند، لذا اخبارش خالی از هرگونه توضیح درباره نحوه اخذ گزارش‌هایش می‌باشد، به جز چند عبارت پیچیده و محدود، مانند: گفته شده، روایت شده، برخی روایت کرده‌اند و برخی گفته‌اند. یعقوبی تاریخ خود را با توجه به روی کار آمدن دولت‌ها و عهدنامه حاکمان، تنظیم نموده است، لذا از برجسته‌ترین تاریخ‌هایی است که این شیوه را پایه‌گذاری کرده‌اند. وی در کتاب خود از دوران هر خلیفه در یک مجموعه مستقل بحث می‌کند، سپس به زمان عهده‌داری خلافت و تولد خلیفه می‌پردازد و بحث را با شرح صفات خلیفه به پایان می‌برد و در انتها فهرستی از نام‌الیان و کارمندان خلیفه، از قبیل فقیهان، مدیران حج و امیران جنگ ارائه می‌دهد. وی تحت عنوان هر خلیفه، مجموعه‌ای از اخبار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و احوال شخصی خلیفه را که در عصرش رخ داده‌است ذکر می‌کند و در خلال سخن گفتن از دوران عثمان، خلافت علی علیه السلام، خلافت حسن علیه السلام و دوران معاویه، به صورت زنجیره‌وار از حوادث فتنه عثمان یاد می‌کند.

وی از شیوه سال‌نگاری حوادث، فقط در طول مدت دوران عثمان، آن هم از سال ۲۴ - ۳۲ ق، استفاده کرده‌است تا هم حوادث مهم این دوره را ثبت کند و هم میزان ارتباط آن‌ها را به همدیگر نشان دهد. اما در خلال دوران باقی‌مانده از عصر عثمان تا کشته شدنش، و نیز به هنگام سخن گفتن از دوران حکومت علی علیه السلام، حسن علیه السلام و

معاویه به هیچ وجه به تاریخ و زمان حوادث اشاره‌ای نمی‌کند. یعقوبی تأکید می‌کند که شیوه کارش براساس تمیز دادن و بررسی و مقایسه روایات استوار بوده و در صدد انتخاب مطالبی بوده که راویان، بر آن اجماع داشته‌اند. او می‌گوید:

ما جامع‌ترین مقالات و روایات را پذیرفته‌ایم، زیرا دیده‌ایم که راویان، هم در احادیث و اخبار و هم در سننات حوادث و عمر افراد، اختلاف نظر دارند به طوری که برخی به آن‌ها می‌افزایند و برخی دیگر از آن‌ها می‌کاهند پس تصمیم گرفتیم هر آن‌چه از اقوال راویان به ما می‌رسد جمع‌آوری کنیم، زیرا یک نفر هرگز نمی‌تواند به همه دانش‌ها احاطه یابد. (۱۲۶)

وی اشاره می‌کند که میل چندانی به نقل کردن و بر شمردن جمیع حوادث ندارد. ما نخواستیم کتاب منحصر به فردی تألیف کنیم و مانند سابقین خود را به زحمت بیندازیم. (۱۲۷)

شیوه وی براساس اختصار و گزیده‌گویی استوار است، نه اضافه کردن زواید و درازگویی:

ما کتاب خود را مختصر گردانیدیم و اشعار و اخبار طولانی آن را حذف کردیم و شیوه ما حذف کردن هر مطلب شنیع و زشتی بوده است. (۱۲۸)

بدین ترتیب یعقوبی تصمیم گرفت تاریخ مختصری بنگارد که حاوی موارد گوناگونی باشد. این عمل با هدف نشان دادن حرکت تکاملی امت اسلامی از یک طرف، و هم‌چنین اشباع نیازهای فرهنگی امت از طرف دیگر، انجام شده است.

یعقوبی حوادث فتنه عثمان را به شکل مختصر و متمرکز مطرح کرده و به تفصیلات آن و یا دیدگاه‌های گوناگون پیرامون تحولات آن هیچ اشاره‌ای نکرده است. ویژگی مباحث وی این است که دارای رنگ و لعاب داستانی است و به جز اخبار مربوط به تغییر خلفا، هیچ‌گونه فاصله‌ای میان آن‌ها وجود ندارد. وی در ایراد اشعار، آیات قرآنی، احادیث نبوی و ضرب‌المثلها طریقه اعتدال را پیش گرفته است، چنان‌که کتاب تاریخش حاوی ۲۳ بیت شعر، پنج آیه قرآن، شش حدیث نبوی و دو ضرب‌المثل است. اما به مکاتبات و خطبه‌های افراد اهمیت زیادی داده است

به طوری که بیست نام و هفده خطبه را ذکر کرده و به دو مدرک تاریخی نیز اشاره می‌کند.

قابل توجه است که یعقوبی به مسائل و اطلاعات جغرافیایی و نجومی در رابطه با مسائل فتنه و تحولات آن اهمیت داده و بر آن‌ها تکیه می‌کند. شیوه نگارش وی روشن، منسجم و خالی از الفاظ پیچیده و عجیب و غریب است که موجب تمایز آن از کتاب‌های دیگر می‌شود. چنان‌که برخلاف برخی از مورخان، از صنایع ادبی و تزئین الفاظ پرهیز نموده است. یعقوبی به تاریخ دولت‌های اسلامی، خصوصاً دوران خلفای راشدین و امویان، از دیدگاه یک شیعه امامی نظر می‌کند، لذا سخن را در ذکر افتخارات علی علیه السلام و خدمات او به اسلام به درازا می‌کشاند؛ از قبیل این‌که: وی اولین کسی است که از میان مردان، اسلام آورد و از میان صحابه بیشترین دفاع را از مسلمانان کرده و نزدیک‌ترین شخص به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، و برجسته‌ترین کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وی اعتماد کرده و او را از مقربان خود قرار داد.

یعقوبی تأکید می‌کند که خدا و ملائکه به فضل و برتری علی علیه السلام اقرار دارند و اشاره نموده که وی قرآن را جمع آوری کرده و در نزد صحابه دارای منزلت دینی، سیاسی و علمی بوده است. او شرح می‌دهد که ابوبکر، عمر و عثمان نسبت به منزلت علی علیه السلام با ترش رویی و ناراحتی برخورد کرده و برضد وی دسیسه چینی نمودند تا وی را از حقیقت دور کنند. چنان‌که همه این موارد پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سقیفه بنی ساعده و مجلس شورا بعد از کشته شدن عمر روی داده است، لذا وی خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را نپذیرفته و لقب خلیفه را برای هیچ کدام از آنان به کار نبرده است و تاریخ‌نگاری حوادث عصرشان را تحت عنوان «ایام» ذکر کرده است. اما درباره علی علیه السلام القابی همچون «وصی محمد»، «وصی پیامبران» و «هادی مهتدی» را به کار برده، و به خلافت او و پسرش حسن علیه السلام و امامت امامان بعد از او بنا بر روال زنجیره‌ای شیعه جعفری اقرار نموده است.

وی برای علی علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام تحت عنوان «خلافت»، تاریخ‌نگاری

کرده و در ذکر اقوال، خطبه‌ها و سیره‌های امامان شیعه، سخن بسیار گفته‌است. یعقوبی امویان را غاصبان خلافت می‌داند و از حکومتشان به «پادشاهی» تعبیر می‌کند، لذا در تاریخ‌نگاری آنان نیز از عنوان «ایام» استفاده می‌نماید. دیدگاه شیعی امامی وی از آن‌جا که خیلی مختصر به ذکر شورش زیدبن علی (متوفای ۱۲۱ق) در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی (متوفای ۱۲۵ق) پرداخته، هر چه بیشتر آشکار می‌گردد.

روابط خانوادگی یعقوبی با عباسیان روی موضع‌گیری وی دربارهٔ آنان تأثیر گذاشته‌است، لذا با آنان به مسامحه و مجامله برخورد می‌کند و دعوت عمومی آنان را «دعوت هاشمیه» می‌نامد، و عصرشان را به نام «دولت» می‌خواند و به روابط تاریخی علویان و عباسیان اشاره می‌کند و تأکید می‌ورزد که انتشار دولت عباسیان، از طرفی پیروزی هر دو گروه عباسیان و علویان محسوب می‌شود، و از طرف دیگر موجب پس گرفتن حقوق پایمال شدهٔ آنان توسط امویان غاصب بوده‌است. وی احترام عباسیان به علویان را نمایان می‌سازد و اختلافات آنان را بدون هیچ اظهار نظری ذکر می‌کند. چنان‌که اخباری که برای عباسیان دردناک بود، به شکل خیلی عادی جلوه می‌دهد، مانند: کشتن ابوالعباس سفاح (متوفای ۱۳۶ق) یزیدبن عمر بن هبیره را در سال ۱۳۲ق، فرار کردن ابوجعفر منصور از دست ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۷ق و هم‌چنین سقوط بر مکیان در سال ۱۸۷ق. و هنگامی که به موضوع وفات موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۸۳ق در زندان می‌رسد، تنها به ذکر سخنان هارون عباسی دربارهٔ طبیعی بودن وفات وی در زندان اکتفا می‌کند.

باید توجه داشت که یعقوبی برای خلفای عباسی نیز تحت عنوان «ایام» به تاریخ‌نگاری می‌پردازد و کلمهٔ پادشاه را که در مورد امویان به کار می‌برد، دربارهٔ عباسیان به کلمهٔ «با وی بیعت شد» تبدیل می‌کند. برخی از پژوهشگران برگرایش معتزلی داشتن یعقوبی تأکید دارند و در استناد خود می‌گویند وی از واثق خلیفه عباسی (متوفای ۲۳۲ق) که مؤید معتزله بوده چنین یاد می‌کند:

واثق، مردم را در موضوع خلق قرآن امتحان کرد... و دستور داد فقط شهادت کسی را که قائل

به توحید است قبول کنند.

اما این مسئله قابل قبول نیست، زیرا وی علاوه بر این که در شک مذهب معتزله نسبت به خلق قرآن، مشارکتی نکرده، معجزات زیادی را نیز در تاریخ خود ثبت کرده که برخلاف عقاید معتزله است. پس یعقوبی مذهب معتزله را تأیید نکرده بلکه فقط خواسته است با آنان همدردی نماید، زیرا معتزله علاوه بر آن که به آزادی فکر دعوت می کردند میان آنان و مذهب شیعه نیز روابط قابل توجهی وجود داشته است؛ خصوصاً آن که معتزله عقاید خود را به علی علیه السلام نسبت می دهند و در برخی از کتاب هایشان اشاره شده که علی علیه السلام از پایه گذاران مذهب معتزله و علم کلام بوده است.

یعقوبی از سیاست عثمان انتقاد کرده و کارش را به عنوان خروج از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و روش ابوبکر و عمر ارزیابی می کند؛ بنابراین شورش علیه حکومت او را یک امر مشروع می داند که رهبری آن را اکثر صحابه در مدینه و شهرهای دیگر به عهده داشته اند. وی معتقد است کشته شدن عثمان یک امر طبیعی و پایان قابل انتظاری بوده است. اساساً او حکومت عثمان را یک دسیسه اموی می داند که به حقوق علویان در خلافت تجاوز کرده است. وی هم چنین به پشتیبانی صحابه و مسلمین از علی علیه السلام اشاره می کند و جنگ جمل را یک دسیسه شخصی تلقی می نماید. وی درگیری های معاویه با علی علیه السلام را محکوم نموده و آن را کشمکش برای کسب قدرت و سلطنت قلمداد می کند و خلاصه کمک کردن به معاویه را کمک به ظلم و تجاوز محسوب می نماید.

پی نوشت ها:

۱. ابن عساکر، تاریخ (مخطوط)، ج ۲، ص ۲۶۹؛ حموی، معجم الأدباء، ج ۲، ص ۱۲۷ و ابن خلیکان، وفيات الأعیان، ج ۷، ص ۱۰۳.
۲. یوسف سرکیس، معجم المطبوعات العربیه، ص ۵۸۴.
۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۴؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۲۵ و ابن عساکر، همان.
۴. ابن ندیم، همان؛ ابن عساکر، همان و ذهبی، تاریخ، ج ۲۰، ص ۲۹۰.
۵. ابن ندیم، همان، حموی، همان و ذهبی، همان.
۶. حموی، همان، ص ۱۲۸.
۷. حموی، همان، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۷؛ ابن عساکر، همان، ج ۲، ص ۲۶۹ و ابن عدیم، بغیة الطلب، ج ۳، ص ۱۲۱۹.
۸. بیکر «البلاذری»، دائرة المعارف، ج ۴، ص ۵۸؛ نیکلسون، تاریخ الادب العباسی، ص ۵۲ و احمد حوفی، تيارات ثقافية بين العرب والفرس، ص ۲۴۶.
۹. صلاح الدین المنجد، أعلام التاريخ والجغرافيا عند العرب، ج ۱، ص ۱۷ و عبدالستار فراج، البلاذری، ص ۴۵.
۱۰. احسان العمد، البلاذری، ص ۱۲۵.
۱۱. محمد مشهدانی، موارد البلاذری، ج ۱، ص ۴۵.
۱۲. ابن عساکر، همان، ج ۲، ص ۲۷۰؛ حموی، همان، ج ۲، ص ۱۳۱ و ذهبی، همان، ج ۲۰، ص ۲۸۹.
۱۳. احسان العمد، همان، ص ۱۵۵ و عبدالستار فراج، همان، ص ۴۵.
۱۴. محمد مشهدانی، همان، ج ۱، ص ۴۷.
۱۵. احسان العمد، همان، ص ۱۵۵.
۱۶. حموی، همان، ج ۲، ص ۱۲۷؛ ذهبی، همان، ج ۲۰، ص ۲۸۹ و کتبی، فوات، ج ۱، ص ۱۵۵.
۱۷. ابن ندیم، همان، ص ۱۲۵؛ ابن عساکر، همان، ج ۲، ص ۲۶۹ و حموی، همان، ج ۲، ص ۱۲۷ - ۱۳۲.
۱۸. ابن ندیم، همان، ص ۱۲۶؛ حموی، همان، ص ۱۳۱ و کتبی، همان، ج ۱، ص ۱۵۷.
۱۹. حموی، همان، ص ۱۲۹، ص ۱۳۱ و ۱۳۲؛ ذهبی، سیر، ج ۱۳، ص ۱۶۳ و صفدی، الوافی، ج ۸، ص ۲۴۰.
۲۰. قطعی، انباه الرواة، ج ۱، ص ۴۴ و ابن عدیم، همان، ج ۳، ص ۱۲۲۰.

٢١. احسان العمدة، همان، ص ١٦٨.
٢٢. حموى، همان، ج ٢، ص ١٣١؛ ابن عديم، همان، ج ٣، ص ١٢١٨ و ذهبى، همان، ج ١٣، ص ١٦٢ و ١٦٣.
٢٣. حموى، همان، ج ٢، ص ١٢٨ و ١٢٩ و صفدى، همان، ج ٨، ص ٢٤٠ و ٢٤١.
٢٤. البلاذرى، فتوح البلدان، ص ١٩٩.
٢٥. صفدى، همان، ج ٨، ص ٢٤١.
٢٦. ابن عساكر، همان، ج ٢، ص ٢٧٠؛ حموى، همان، ج ٢، ص ١٢٧ و ذهبى، تاريخ، ج ٢٠، ص ٢٩٠.
٢٧. ابن حجر، لسان، ج ١، ص ٣٢٣.
٢٨. ذهبى، سير، ج ١٣، ص ١٦٣.
٢٩. ابن جزرى، غايه النهايه، ج ٢، ص ٣٦٢.
٣٠. يحيى بن معين، تاريخ، ج ٢، ص ٥٣٩؛ بسوى، المعرفة، ج ١، ص ٦٢١، ٦٢٣ و ٦٣١ و ابن خلكان، همان، ج ٤، ص ١٧٧.
٣١. دورى، بحث، ص ٢٣.
٣٢. بسوى، همان، ج ١، ص ٦٢٦-٦٢٩ و ابن عساكر، همان، ج ١٥، ص ٩٧٦، ٩٧٧ و ٩٨٢.
٣٣. ابن خلكان، همان، ج ٤، ص ١٧٨؛ ذهبى، تاريخ، ج ٨، ص ٢٢٩، ٢٣٢، ٢٤١ و ٢٤٢ و
- Goldziher, *Muslim Studies*. Vol 1, p.110.
٣٤. ابن سعد، الطبقات، ص ١٦٢، ١٦٤ و ١٦٥ و ذهبى، تاريخ، ج ٨، ص ٢٣٢ و ٢٣٣.
٣٥. اصفهاني، حليه الأولياء، ج ٣، ص ٣٦١؛ ابن عساكر، همان، ج ١٥، ص ٩٩٣ و ذهبى، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١١٠.
٣٦. ابن عبد البر، جامع بيان العلم، ج ١، ص ٧٣ و ٩٨.
37. Goldziher -, *Muslim Studies* , Vol 2, p, 44-48, 125, 182, 191, 204, 231, 232.
- دورى، القدس فى الفترة الإسلامية الأولى، ص ١٣٦-١٣٨ و مصطفى سباعى، السنة ومكاتها، ص ٣٩٥.
٣٨. ابن عساكر، همان، ج ١٥، ص ٩٩٨ و ذهبى، تاريخ، ج ٨، ص ٢٤٠ و ٢٤٤.
٣٩. محمد هيثم عناب، المغازى، ص ٥١.
٤٠. ذهبى، همان، ج ٩، ص ٥٥٥.
٤١. حموى، همان، ص ٩٤ و دورى، همان، ص ٣٧.
٤٢. - حموى، همان، ص ٩٤؛ ابن حجر، همان، ج ٤، ص ٣٨٦ و دورى، همان، ص ٣٦ و ٣٧.
٤٣. حموى، همان، ج ٦، ص ٩٥.
٤٤. بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ج ١، ص ٢٨٦ و عباس قمى، الكلى والألقاب، ج ١، ص ١٥٥.
٤٥. ابن عبد البر، الاستيعاب، ج ٤، ص ١٤٦٧.

٤٦. مسعودی، همان، ج ١، ص ١٢.
٤٧. ابن ندیم، **الفهرست**، ص ١٠٦ و حموی، همان، ج ٦، ص ٢٢١.
٤٨. آقابزرگ طهرانی، **مصنفی المقال**، ص ٣٨٢.
٤٩. ابن قتیبه، **المعارف**، ص ٥٣٧.
٥٠. طبری، **تاریخ**، ج ٤، ص ٥٢١ و ٥٢٢.
٥١. نصر، **وقعه**، ص ١١ و درباره منزلت ابو مخنف بن سلیم نزد علی (ع) ر.ک: همان، ص ١٣٥ و ١٤١ و ابن اثیر، **اسد الغابة**، ج ٤، ص ٣٣٩.
٥٢. نصر، همان، ص ١٠٤ و ١٠٥؛ ابن عبدالبر، **استیعاب**، ج ٤، ص ١٤٦٧ و ابن اثیر، همان، ج ٤، ص ٩.
٥٣. نصر، همان، ص ٢٦٢ و ٢٦٣.
٥٤. طبری، همان، ج ٥، ص ١٣٣ و علی قرغان، **ابو مخنف**، ص ١١-١٤.
٥٥. ابن عدی، **الکامل فی ضعفاء الرجال**، ج ٦، ص ٩٣؛ ذهبی، همان، ج ٩، ص ٥٨١؛ ابن حجر، همان، ج ٤، ص ٤٩٢ و دوری، همان، ص ٣٥.
٥٦. طوسی، **الفهرست**، ص ١٥٩.
٥٧. ابن ابی الحدید، **شرح**، ج ١، ص ١٤٧.
٥٨. ابن معین، همان، ج ٢، ص ٥٠٠؛ بسوی، همان، ج ٣، ص ٣٦ و عقیلی، **الضعفاء الکبیر**، ج ٤، ص ١٩.
٥٩. رازی، **الجرح و التعذیل**، ج ٧، ص ١٨٢؛ ذهبی، **سیر**، ج ٧، ص ٣٠٢ و کتبی، همان، ج ٣، ص ٢٢٥.
٦٠. ابن عدی، همان، ج ٦، ص ٩٧.
٦١. عقیلی، همان، ج ٤، ص ١٩؛ ذهبی، **تاریخ**، ج ٩، ص ٥٨١ و کتبی، همان، ج ٣، ص ٢٢٥.
٦٢. عقیلی، همان و ابن حجر، همان، ج ٧، ص ١٠٤.
٦٣. ذهبی، همان، ج ٩، ص ٥٨١.
٦٤. ابن ندیم، همان، ص ١٠٥ و ١٠٦؛ طوسی، همان، ص ١٥٩ و حموی، همان، ج ٦، ص ٢٢١ و ٢٢٢.
٦٥. ابن سعد، همان، ج ٦، ص ٢٥٠؛ ابن حنبل، **العلل**، ج ١، ص ٢١٩ و بخاری، **التاریخ الکبیر**، ج ٨، ص ٢٠٠.
٦٦. ابن سعد، همان؛ ابن ندیم، همان، ص ١٠٨ و حموی، همان، ج ٧، ص ٢٥٠.
٦٧. جواد علی «**موارد الطبری**» مجلة المجمع العلمی العراقی، مجلد ٣، ج ١ (١٩٥٤)، ص ١٨ و ر.ک: حموی، همان، ج ٧، ص ٢٥٠.
٦٨. ابن حنبل، همان، ج ١، ص ٢١٦؛ بغدادی، **تاریخ**، ج ١٤، ص ٤٦ و ذهبی، **سیر**، ج ١٠، ص ١٠١.
٦٩. رازی، همان، ج ٩، ص ٦٩ و ذهبی، **تاریخ**، ج ١٤، ص ٤١٩ و ٤٢٠.
٧٠. ابن حجر، همان، ج ٦، ص ١٩٧.
٧١. ذهبی، **سیر**، ج ١٠، ص ١٠٢.

۷۲. ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۴، ص ۳۰۴.
۷۳. جواد علی، همان، ج ۱، ص ۲۲.
۷۴. طبری، همان، ج ۸ ص ۱۷۲ و ۱۷۳ (واقدی).
۷۵. ابن خلکان، همان، ج ۶، ص ۸۳.
۷۶. حموی، همان، ج ۷، ص ۵۵؛ ذهبی، *تاریخ*، ج ۱۴، ص ۳۶۲ و حنبلی، *شذرات*، ج ۳، ص ۳۷.
۷۷. ابن ندیم، همان، ص ۱۱۱؛ بغدادی، همان، ج ۳، ص ۵ و ذهبی، *سیر*، ج ۹، ص ۴۵۸.
۷۸. بغدادی، همان، ج ۳، ص ۶.
۷۹. ذهبی، همان، ج ۹، ص ۴۵۴.
۸۰. ابن سید الناس، *عیون الأثر*، ج ۱، ص ۷۱.
۸۱. ذهبی، همان، ج ۹، ص ۴۶۹ و حنبلی، همان، ج ۳، ص ۳۷.
۸۲. بغدادی، همان، ج ۳، ص ۱۶؛ ابن سید الناس، همان، ج ۱، ص ۷۰؛ ذهبی، *تاریخ*، ج ۱۴، ص ۳۶۴.
۸۳. رازی، همان، ج ۸، ص ۲۱؛ ذهبی، همان، ص ۳۶۲ و ۳۶۳ و ابن حجر، همان، ج ۷، ص ۵۲۱.
۸۴. ابن معین، همان، ج ۲، ص ۵۳۲؛ ابن سید الناس، همان، ج ۱، ص ۷۱.
۸۵. رازی، همان، ج ۸، ص ۲۱.
۸۶. ابن ندیم، همان، ص ۱۱۱.
۸۷. ابن سعد، همان، ج ۵، ص ۴۲۵ و ۴۲۶.
۸۸. همان، ج ۷، ص ۳۳۵؛ ابن ندیم، همان، ص ۱۱۱ و بغدادی، همان، ج ۳، ص ۱۶، ۱۹ و ۲۰.
۸۹. ابن ندیم، همان، ص ۱۱۱؛ بغدادی، همان، ج ۳، ص ۵ و ۶ و حموی، همان، ج ۷، ص ۵۷ و ۵۸.
۹۰. جاحظ، *اللبیان*، ج ۱، ص ۳۳۵، ۳۶۰ و ۳۶۱؛ مسعودی، همان، ج ۱، ص ۲۱۱ و ابن ندیم، همان، ص ۱۱۲.
۹۱. ابن ندیم، همان، حموی، *معجم الادباء*، ج ۷، ص ۲۶۱ و ۲۶۲ و ابن حجر، همان، ج ۶، ص ۲۰۹.
۹۲. حموی، همان، ج ۷، ص ۲۶۱ و قفطی، *اتباه الرواة*، ج ۳، ص ۳۶۵.
۹۳. ذهبی، *سیر*، ج ۱۰، ص ۱۰۳.
۹۴. رازی، همان، ج ۸، ص ۸۵؛ حموی، همان، ج ۷، ص ۲۶۱؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۵، ص ۴۶۷.
۹۵. بخاری، همان، ج ۸، ص ۲۱۸ و ذهبی، *تاریخ*، ج ۱۴، ص ۴۲۴.
۹۶. سلیمان صراییره، *هیثم بن عدی*، ص ۱۹.
۹۷. جاحظ، *البیخلاء*، ص ۲۵۷.
۹۸. حموی، همان، ج ۷، ص ۲۶۴ و ۲۶۵؛ قفطی، همان، ج ۳، ص ۳۶۵ و ابن خلکان، همان، ج ۶، ص ۱۰۶.
۹۹. ابن ندیم، همان، ص ۱۰۶ و ذهبی، *سیر*، ج ۱۰، ص ۴۰۱.
۱۰۰. ابن کثیر، *البدایة*، ج ۱۰، ص ۲۹۱.

۱۰۱. ابن تغری بردی، *النجوم*، ج ۲، ص ۲۵۹.
۱۰۲. ابن حجر، همان، ج ۶، ص ۱۵۷.
۱۰۳. بغدادی، همان، ج ۱۲، ص ۵۵؛ حموی، همان، ج ۵، ص ۳۰۹ و ۳۱۰ و ذهبی، *تاریخ*، ج ۱۶، ص ۲۸۹.
۱۰۴. طوسی، همان، ص ۱۲۵.
۱۰۵. بلاذری در کتابش این کلمه را خیلی زیاد به کار برده است؛ برای نمونه ر.ک: *انساب*، ج ۱، ص ۱۷۲، ج ۲، ص ۱۰۳، ج ۳، ص ۴۹ و ۵۰ و ج ۴، ص ۱۷.
۱۰۶. همان، ج ۱، ص ۱۷۴، ج ۲، ص ۷۳، ج ۳، ص ۲۶ و ۲۷ و ج ۴، ص ۱۹.
۱۰۷. همان، ج ۴، ص ۷۴.
۱۰۸. همان، ص ۱۹۹.
۱۰۹. همان، ج ۲، ص ۱۳۳، ۲۱۰، ۲۷۱ و ج ۴، ص ۱۱۶، ۱۲۹ و ۵۴۶.
۱۱۰. همان، ج ۴، ص ۱۰۱.
۱۱۱. کافجی، *المنتصر فی علم التاریخ*، ص ۳۲۶.
۱۱۲. بلاذری، همان، قسمت ۳، ص ۸۰ و ر.ک: ج ۳، ص ۲۷۴ و ۲۷۵ و طبری، همان، ج ۷، ص ۴۲۱.
۱۱۳. بلاذری، همان، قسمت ۳، ص ۲-۶، ۸-۱۳ و ۱۵.
۱۱۴. همان، قسمت ۳، ص ۱۸۶-۱۸۹، ۲۴۲ و ۲۷۵.
۱۱۵. بلاذری، همان، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۲۹.
۱۱۶. ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ج ۱، ص ۱۵۱ و بروکلمان، *تاریخ الادب العربی*، ج ۳، ص ۷.
۱۱۷. طبری، همان، ج ۸، ص ۱۹۸ و ابن تغری بردی، همان، ج ۲، ص ۴۰.
۱۱۸. عباس قمی، همان، ج ۳، ص ۲۹۶.
۱۱۹. زامبار، *معجم الأنساب والأشراف*، ص ۳۹.
۱۲۰. ابن تغری بردی، همان، ج ۲، ص ۴۰.
۱۲۱. محسن عاملی، *أعیان الشیعه*، ج ۱۰، ص ۳۳۰.
۱۲۲. ابن تغری بردی، همان، ج ۲، ص ۱۰.
۱۲۳. طبری، همان، ج ۸، ص ۱۹۸.
۱۲۴. حموی، همان، ج ۲، ص ۱۵۷.
۱۲۵. یعقوبی، *مشاکلة الناس لزمانهم*، ص ۹.
۱۲۶. یعقوبی، *تاریخ*، ج ۲، ص ۵.
۱۲۷. همان.
۱۲۸. همان، ج ۱، ص ۱۵۹.

